

انجیل به گزارش مرقس

مقدمه

این گزارش با الهام از روح مقدس، توسط شخصی به نام مرقس نوشته شده است. وقتی که عیسای مسیح قریه به قریه و شهر به شهر می‌گشت تا به مردم رنج‌دیده آرامی بخشد، مرقس نوجوانی بیش نبود. او با پطرس که یکی از شاگردان نزدیک عیسی بود، آشنا شد. گفته شده است که او پطرس را در رساندن مژدهٔ نجات همکاری می‌کرد. مرقس در این گزارش به رهنمایی روح مقدس، زندگی عیسی را بیان می‌کند.

مرقس در آغاز در مورد یحیای تعمیددهنده و تعمید گرفتن عیسی سخن می‌گوید. بعد از آن به شرح تعالیم عیسی پرداخته و شهادت می‌دهد که عیسای مسیح مریضان و دردمندان را شفا می‌داد. او بیان می‌دارد که چگونه هر روز تعداد شاگردان عیسی بیشتر می‌شد و شهرت‌اش در بین مردم افزایش می‌یافت. این شهرت نیک، دشمنان عیسی را تحریک می‌کرد تا علیه او توطئه کنند.

در آخر این گزارش، مرقس به شرح وقایع روزهای اخیر زندگی دنیوی عیسی و خیانت یهودای اسخریوطی به او می‌پردازد. مرقس بعد از این که از مرگ عیسی بر روی صلیب و قیام او پس از مرگ سخن می‌گوید، گزارش خود را با این جمله‌ها به پایان می‌رساند: «پس از آن که عیسای مسیح با آنها صحبت کرد، به عالم بالا برده شد و در سمت راست خدا نشست. شاگردان رفتند و در همه جا

موعظه کردند، خداوند با آنها کار می‌کرد و سخنان آنها را با معجزه‌هایی که انجام می‌شد، تأیید می‌نمود.»

فهرست موضوعات

- یحیای تعمیددهنده و تعمید عیسای مسیح: فصل ۱:۱ - ۱۳
- خدمتهای عیسی در جلیل: فصل ۱۴:۱ - ۵۰:۹
- از جلیل تا اورشلیم: فصل ۱۰
- هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۱۱ - ۱۵
- رستاخیز، ظهور و صعود عیسی: فصل ۱۶

پیام یحیای تعمیددهنده

(همچنان در متی ۱:۳-۱۲ و لوقا ۱:۳-۱۸ و یوحنا ۱:۱-۱۹-۲۸)

۱ آغاز انجیل یا خبرخوش عیسای مسیح، پسر خدا. ۲ چنان که در کتاب اشعیای نبی نوشته شده است:

«من پیامبر خود را پیشاپیش تو می‌فرستم،

او راه تو را باز خواهد کرد.

۳ شخصی در بیابان فریاد می‌زند،

راه را برای خداوند هموار سازید تا بگذرد.»

۴ یحیای تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد. او موعظه می‌کرد که برای بخشش گناهان توبه کنید و غسل تعمید بگیرید. ۵ مردم از تمام سرزمین یهودیه و اورشلیم پیش یحیی می‌رفتند و به گناهان خود اعتراف کرده و در دریای اردن توسط او غسل تعمید می‌گرفتند. ۶ لباس یحیی از پشم شتر بود، کمربند چرمی به کمر

بسته می‌کرد و خوراکش ملخ و عسل صحرائی بود.^۷ او موعظه کرده می‌گفت: «پس از من کسی می‌آید که قدرتش از من بیشتر است و من لایق آن نیستم که خم شوم و بند کفشهای او را باز کنم.^۸ من شما را در آب تعمید می‌دهم اما او شما را با روح مقدس تعمید خواهد داد.»

تعمید عیسی و وسوسه‌های شیطان

(همچنان در متی ۱۳:۳ - ۱۱:۴ و لوقا ۲۱:۳-۲۲ و ۱:۴-۱۳)

^۹ در آن روزها چنین واقع شد که عیسی از قریهٔ ناصره که در منطقهٔ جلیل موقعیت دارد، آمد و در دریای اردن به وسیلهٔ یحیی غسل تعمید گرفت.^{۱۰} همین‌که عیسی از آب بیرون شد، دید که آسمان باز شد و روح مقدس به شکل کبوتری به سوی او پایین آمد.^{۱۱} و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «تو پسر عزیز من هستی، من از تو خوشنودم.»^{۱۲} در همان لحظه روح مقدس عیسی را به بیابان هدایت کرد.^{۱۳} عیسی مدت چهل روز در آنجا ماند و شیطان او را وسوسه کرد. حیوانات وحشی نیز در آنجا بودند اما فرشته‌گان آمدند و عیسی را کمک کردند.

دعوت چهار ماهیگیر

(همچنان در متی ۱۲:۴-۲۲ و لوقا ۴:۱۴-۱۵، ۱:۵-۱۱)

^{۱۴} پس از آن که یحیی زندانی شد، عیسی به ولایت جلیل آمد و مژدهٔ پادشاهی خدا را موعظه می‌کرد.^{۱۵} عیسی می‌گفت: «وقت مناسب فرارسیده و پادشاهی خدا نزدیک است، پس توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.»^{۱۶} وقتی عیسی در کنار بحیرهٔ جلیل قدم می‌زد، دو ماهیگیر، شمعون و برادرش اندریاس را دید

که جال به بحیره می انداختند تا ماهی بگیرند.^{۱۷} عیسی به آنها گفت: «بیاید مرا پیروی کنید تا مردم را به دست بیاورید.»^{۱۸} آن دو، با عجله جالهای خود را گذاشته و به دنبال عیسی رفتند.^{۱۹} کمی دورتر عیسی یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی جالهای خود را آماده می کردند.^{۲۰} عیسی همان لحظه آن دو را نیز صدا کرد و پیش خود خواست. آنها نیز پدر خود زبدي را با مزدورانش که در کشتی بودند، رها کرده و به دنبال عیسی رفتند.

شفاي مردی که گرفتار روح شیطانی بود

(همچنان در لوقا ۴: ۳۱-۳۷)

^{۲۱} عیسی و شاگردانش به کپرناحوم رفتند. او در روز سبت به کنیسه رفته و به تعلیم دادن شروع کرد.^{۲۲} مردم از شیوه تعلیم او تعجب کردند، زیرا برخلاف علمای شریعت، عیسی با اقتدار به آنها تعلیم می داد.^{۲۳} آنگاه در کنیسه مردی که گرفتار روح شیطانی بود، با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسی ناصری! با ما چه کار داری؟ آیا اینجا آمده ای که ما را نابود کنی؟ من می دانم تو کیستی. ای قدوسِ خدا.»^{۲۴} اما عیسی به روح شیطانی فرمان داد: «خاموش باش و از این مرد بیرون شو!»^{۲۵} روح شیطانی آن مرد را سخت تکان داد و با چیغ بلند از او خارج شد.^{۲۶} مردم که در آنجا بودند چنان حیران شدند که از یکدیگر می پرسیدند: «این چیست؟ این چه نوع تعلیم است، او با چه اقتدار به ارواح شیطانی فرمان می دهد و آنها اطاعت می کنند؟»^{۲۷} به زودی شهرت عیسی در سراسر ولایت جلیل پخش شد.

عیسی مردم را شفا می بخشد

(همچنان در متی ۱۴:۸-۱۷ و لوقا ۴:۳۸-۴۱)

^{۲۹} عیسی و شاگردانش از کنیسه بیرون آمدند و همراه با یعقوب و یوحنا مستقیم به خانه شمعون و اندریاس رفتند. ^{۳۰} خشوی شمعون تب داشت و خوابیده بود. وقتی عیسی به آنجا رسید، از حال آن زن باخبر شد. ^{۳۱} عیسی پیش خشوی شمعون رفت، دستش را گرفته و او را بلند کرد، در همان وقت، تب خشوی شمعون قطع شد و به مهمان‌نوازی آنها پرداخت. ^{۳۲} وقتی آفتاب غروب کرد، مردم همه آنها را که مریض و گرفتار ارواح شیطانی بودند پیش عیسی آوردند. ^{۳۳} تمام مردم شهر پیش دروازه آن خانه جمع شدند. ^{۳۴} عیسی بسیاری را که به مرضهای مختلف دچار بودند، شفا داد و ارواح شیطانی زیادی را بیرون کرد و به ارواح شیطانی اجازه نمی داد چیزی بگویند، زیرا آنها عیسی را می شناختند.

موعظه در ولایت جلیل

^{۳۵} صبح وقت، عیسی از خواب برخاسته از خانه بیرون شد. او به گوشه خلوت رفت و مشغول دعا شد. ^{۳۶} شمعون و کسانی که با او بودند به جستجوی او برآمدند. ^{۳۷} وقتی عیسی را پیدا کردند، گفتند: «همه مردم خودت را می پالند.» ^{۳۸} عیسی به آنها گفت: «بیایید که به شهرهای دیگر هم برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم، زیرا برای همین کار آمده‌ام.» ^{۳۹} پس عیسی در کنیسه‌های آنها در تمام جلیل رفته موعظه کرد و ارواح شیطانی را بیرون نمود.

عیسی شخص جذامی را شفا می بخشد

(همچنان در متی ۱:۸-۴ و لوقا ۵:۱۲-۱۶)

^{۴۰} در آنجا شخصی که از مرض جذام رنج می برد، پیش عیسی زانو زد و زاری کنان گفت: «اگر بخواهی می توانی مرا پاک ساخته و شفا دهی.» ^{۴۱} عیسی دلش به حال او سوخت، دست خود را دراز کرد، او را لمس نمود و گفت: «من این را می خواهم، پاک شو!» ^{۴۲} در همان لحظه مرض جذام او از بین رفت. پس او پاک شد و شفا یافت. ^{۴۳} سپس عیسی او را رخصت کرد و برایش تأکید کرده ^{۴۴} گفت: «احتیاط کن به کسی چیزی نگویی بلکه برو خود را به کاهن نشان بده و بگذار او تو را معاینه کند و برای ثبوت پاک شدن خود قربانی ای را که موسی امر کرده است، تقدیم کن.» ^{۴۵} اما آن مرد رفت و این خبر را در همه جا پخش کرد تا حدی که عیسی دیگر نمی توانست به طور آشکار وارد شهر شود. بلکه در جاهای خلوت می ماند و مردم از همه جا پیش او می آمدند.

عیسی مرد شل را شفا می بخشد

(همچنان در متی ۹:۱-۸ و لوقا ۵:۱۷-۲۶)

^۱ ^۲ عیسی پس از مدتی دوباره به کپرناحوم برگشت و مردم خبر شدند که او در خانه است. ^۲ عده بی زیادی در آنجا جمع شدند، به اندازه بی که تا دم دروازه خانه جای نبود و عیسی خبرخوش را برای آنها موعظه می کرد. ^۳ چهار مرد پیش آمدند و می خواستند یک شل را نزد عیسی بیاورند. ^۴ چون ازدحام مردم زیاد بود، آنها نتوانستند آن مرد را نزد او بیاورند. پس سقف همان قسمت اتاق را برداشتند و مرد شل را که روی توشک دراز کشیده بود، از آن

طریق پایین کردند.^۵ عیسی وقتی ایمان ایشان را دید، به مرد شل گفت: «فرزندم، گناهان تو بخشیده شد.»^۶ چند نفر از علمای شریعت که آنجا نشسته بودند، پیش خود فکر کرده در دل خود می‌گفتند:^۷ «چرا این شخص چنین می‌گوید؟ این کفر است! چه کسی جز خدا، می‌تواند گناهان را ببخشد؟»^۸ عیسی در همان لحظه دانست که آنها بین خود چه فکر می‌کنند. پس به آنها گفت: «چرا چنین فکری را در دل خود جای می‌دهید؟^۹ آیا این که به این مرد شل بگویم «گناهان تو بخشیده شد» آسانتر است یا این که بگویم «توشک خود را برداشته، برخیز و راه برو؟»^{۱۰} اما برای این که به شما ثابت شود که من، پسرانسان، در روی زمین قدرت و اختیار بخشیدن گناهان را دارم.» پس عیسی به آن مرد شل گفت:^{۱۱} «به تو می‌گویم که برخیز، توشک خود را بردار و به خانه برو!»^{۱۲} مرد شل برخاست و فوراً توشک خود را برداشته و در برابر چشمان همه از خانه بیرون شد. همه بسیار تعجب کردند و خدا را ستایش‌کنان می‌گفتند: «ما تا به حال چنین چیزی ندیده بودیم.»

عیسی گناهکاران را دعوت می‌کند

(همچنان در متی ۹: ۹-۱۳ و لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

^{۱۳} بار دیگر عیسی به کنار بحیرهٔ جلیل رفت، مردم پیش او می‌آمدند و عیسی به آنها تعلیم می‌داد.^{۱۴} وقتی او از راه می‌گذشت، لاوی پسر حلفی را دید که در محل جزیه‌گیران نشسته بود. عیسی به او گفت: «مرا پیروی کن.» لاوی برخاسته به دنبال عیسی رفت.^{۱۵} وقتی که عیسی در خانه لاوی سر دسترخوان نشسته بود، عدهٔ زیادی از جزیه‌گیران و رانده‌شده‌گان همراه با عیسی و شاگردانش

دور یک دسترخوان نشسته بودند، زیرا بسیاری از آنها پیرو او بودند.^{۱۶} چون عده‌ی از علمای شریعت و فریسیان دیدند که عیسی با جزیه‌گیران و رانده‌شده‌گان غذا می‌خورد، به شاگردانش گفتند: «چرا با جزیه‌گیران و رانده‌شده‌گان غذا می‌خورد؟»^{۱۷} عیسی این را شنید و به آنها گفت: «صحت‌مندان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان محتاج‌اند. من آمده‌ام تا گناهکاران را دعوت نمایم نه پرهیزگاران را.»

عیسی در مورد روزه گرفتن به فریسیان جواب می‌دهد

(همچنان در متی ۹: ۱۴-۱۷ و لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

^{۱۸} زمانی که شاگردان یحیی و پیروان فریسیان روزه گرفته بودند، عده‌ی پیش عیسی آمدند و پرسیدند: «چرا شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌گیرند اما شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»^{۱۹} عیسی به آنها جواب داد: «آیا می‌توان دوستان داماد را در حالی که داماد هنوز با آنهاست مجبور به روزه گرفتن کرد؟ البته که نه. تا زمانی که داماد با آنهاست، آنها روزه نمی‌گیرند.^{۲۰} اما زمانی خواهد آمد که داماد از آنها گرفته می‌شود، در آن وقت روزه خواهند گرفت.^{۲۱} هیچ‌کس لباس کهنه را با پارچه‌ی نو پیوند نمی‌کند. اگر چنین کند آن پینه از لباس کنده می‌شود و پارچه‌ی بدتری بجای آن می‌گذارد.^{۲۲} همچنان هیچ‌کس آب انگور تازه را در مشک کهنه نمی‌اندازد، اگر چنین کند شراب، مشک را می‌ترکاند و مشک و شراب هر دو از بین می‌روند. آب انگور تازه را در مشک نو باید انداخت.»

عیسی در مورد روز سَبَت به فریسیان جواب می دهد

(همچنان در متی ۱۲:۱-۸ و لوقا ۱۳:۶-۵)

^{۲۳} در یک روز سَبَت عیسی از میان کِشترارهای گندم عبور

می کرد، شاگردانش در حالی که قدم می زدند شروع به چیدن

خوشه های گندم کردند. ^{۲۴} فریسیان به عیسی گفتند: «ببین چرا

شاگردان تو کاری می کنند که مطابق شریعت در روز سَبَت جایز

نیست؟» ^{۲۵} عیسی جواب داد: «آیا نخوانده اید که داوود وقتی

خود و یارانش نیاز به غذا داشتند، چه کرد؟» ^{۲۶} او در زمان ایباتار

کاهن اعظم، داخل خیمه خدا شد و نان تقدیم شده برای خداوند را

برداشته خورد و به همراهان خود نیز داد. در حالی که خوردن آن

نان بر اساس شریعت برای هیچ کس جز کاهنان جایز نبود.»

^{۲۷} پس عیسی به آنها گفت: «روز سَبَت برای انسان به وجود آمده

است، نه انسان برای روز سَبَت. ^{۲۸} بنابراین من، پسرانسان، صاحب

اختیار روز سَبَت هم هستم.»

عیسی در روز سَبَت شخصی را شفا می بخشد

(همچنان در متی ۱۲:۹-۱۴ و لوقا ۱۳:۶-۱۱)

^۱ ^۳ عیسی بار دیگر به کنیسه رفت. در آنجا مردی آمده بود که

دستش خشک شده بود. ^۲ مردم متوجه بودند، ببینند که آیا عیسی

او را در روز سَبَت شفا می بخشد تا بتوانند او را متهم سازند.

^۳ عیسی به مردی که دستش خشک شده بود گفت: «برخیز و در

برابر همه ایستاده شو!» ^۴ عیسی از مردم سوال کرد: «آیا مطابق

شریعت در روز سَبَت نیکی کردن جایز است یا بدی کردن؟ جان

انسان را نجات دادن یا نابود کردن؟» اما آنها چیزی نگفتند.

^۵ عیسی با خشم به آنها نگاه کرد و از سنگدلی شان جگرخون شد و سپس به آن مرد گفت: «دست را دراز کن.» آن مرد دستش را دراز کرد و دست او مانند اول سالم شد. ^۶ فریسیان از کنیسه بیرون رفتند و همراه با طرفداران هیرودیس، یک جلسه خصوصی تشکیل دادند تا برای از بین بردن عیسی آماده‌گی بگیرند.

جمعیت بزرگ در کنار بحیره

^۷ عیسی با شاگردانش به کنار بحیره رفت. عده زیادی از مردم جلیل و یهودیه به دنبال او به راه افتادند. ^۸ مردم از اورشلیم و ادومیه و از آن طرف دریای اُردن و از قسمتهای صور و صیدون هم نزد عیسی آمدند، چون درباره کارهای او بسیار شنیده بودند. ^۹ عیسی به شاگردان خود گفت که کشتی برایش بیاورند تا مردم بر او ازدحام نکنند. ^{۱۰} چون بسیاری را شفا داده بود و دردمندان بر او هجوم می‌آوردند تا او را لمس کنند. ^{۱۱} هر وقت کسانی که ارواح شیطانی داشتند، عیسی را می‌دیدند در پیش او به خاک می‌افتادند و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «تو پسر خدا هستی!» ^{۱۲} عیسی با تأکید به آن ارواح شیطانی امر کرد که این را به کسی نگویند.

انتخاب دوازده رسول

(همچنان در متی ۱:۱۰-۴ و لوقا ۶:۱۲-۱۶)

^{۱۳} سپس عیسی بالای تپه‌ای رفت و کسانی را که می‌خواست، نزد خود فراخواند و آنها پیش او آمدند. ^{۱۴} عیسی دوازده نفر را به عنوان رسول تعیین کرد که همراهی او بمانند تا ایشان را برای موعظه بفرستد ^{۱۵} و آنها قدرت بیرون کردن ارواح شیطانی را داشته

باشند.^{۱۶} آن دوازده نفر عبارت بودند از: شمعون که عیسی او را پطرس لقب داد،^{۱۷} یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا که به آنها لقب بوانیرگس یعنی فرزندان رعد و برق داد.^{۱۸} و اندریاس، فیلیپس، بارتولما، متی، توما، یعقوب پسر حلفی، تَدی، شمعون فدایی^{۱۹} و یهودای اسخریوطی که بعداً به عیسی خیانت کرد.

عیسی ارواح شیطانی را بیرون می‌کند

(همچنان در متی ۱۲: ۲۲-۳۲ و لوقا ۱۱: ۱۴-۲۳، ۱۰: ۱۲)

^{۲۰} سپس عیسی به خانه رفت. باز هم جمعیت زیادی در آنجا جمع شد تا حدی که عیسی و شاگردانش وقت غذا خوردن نداشتند.
^{۲۱} چون خویشاوندان عیسی این را شنیدند، آمدند که او را با خود ببرند، زیرا مردم می‌گفتند که عیسی از خود بی‌خود شده است.^{۲۲}
علمای شریعت که از اورشلیم آمده بودند می‌گفتند: «او تحت فرمان بلعزبول است و ارواح شیطانی را با قدرت رئیس ارواح شیطانی بیرون می‌کند.»

^{۲۳} پس عیسی از مردم خواست که پیش بیایند و برای آنها با مثلها صحبت کرده گفت: «شیطان چطور می‌تواند شیطان را بیرون کند؟
^{۲۴} اگر در یک پادشاهی تفرقه باشد، آن پادشاهی نمی‌تواند دوام بیاورد.^{۲۵} اگر در یک خانه تفرقه بیافتد، آن خانه نمی‌تواند پایدار بماند.^{۲۶} اگر شیطان بر ضد خود قیام کند، تفرقه پیدا می‌شود و دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد و قدرتش به پایان می‌رسد.^{۲۷} همچنان هیچ‌کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورمند داخل شده و اموال او را غارت کند. مگر آن که اول دست و پای آن مرد را ببندد و آن وقت خانهٔ او را غارت کند،^{۲۸} به یقین به شما می‌گویم که تمام گناहانی که انسان مرتکب شده باشد و هر کفري که گفته باشد، بخشیده

خواهد شد.^{۲۹} اما هرکس به روح مقدس کفر بگوید تا ابد بخشیده نخواهد شد و در گناه ابدی گرفتار خواهد گردید.»^{۳۰} عیسی این را گفت، چون عده‌ای می‌گفتند: «او روح شیطانی دارد.»

چه کسانی مادر و برادران عیسی هستند؟

(همچنان در متی ۱۲: ۴۶-۵۰ و لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

^{۳۱} مادر و برادران عیسی آمدند و بیرون ایستاده او را صدا کردند.
^{۳۲} جمعیت زیادی که چهار طرف عیسی نشسته بودند، به او اطلاع دادند که: «مادر و برادران تو بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند تو را ببینند.»^{۳۳} عیسی جواب داد: «مادر من کیست؟ برادران من چه کسانی هستند؟»^{۳۴} و به کسانی که چهار طرف او نشسته بودند نگاه کرد و گفت: «اینها مادر و برادران من هستند.»^{۳۵} چون هرکس مطابق اراده خدا کار کند، برادر من، خواهر من و مادر من است.»

مَثَل دَهقان

(همچنان در متی ۱۳: ۱-۹ و لوقا ۸: ۴-۸)

^۱ ^۴ عیسی باز هم در کنار بحیره جلیل به تعلیم دادن مردم شروع کرد. گروه زیادی در کنار بحیره دور او جمع شده بودند. مردم چنان زیاد بودند که عیسی مجبور شد بر کشتی بی که روی آب بود، سوار شود و در آن بنشیند.^۲ او موضوعات زیادی را به شکل مَثَل به آنها تعلیم می‌داد. عیسی ضمن تعلیم‌اش به آنها گفت: ^۳ «گوش کنید! یک روز دهقانی برای کاشتن تخم بیرون رفت.^۴ وقتی مشغول پاشیدن تخم بود، مقداری از دانه‌ها در راه افتادند و

پرنده‌گان آمده آنها را خوردند.^۵ بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ، جایی که خاک کم بود افتادند و چون زمین عمقی نداشت، زود سبز شدند.^۶ اما وقتی آفتاب بر آنها تابید، همه سوختند و چون ریشه نداشتند خشک شدند.^۷ مقداری از دانه‌ها در میان بُته خارها افتادند، با خارها یکجا رشد کردند و خارها آن خوشه‌ها را پژمرده نمودند.^۸ بعضی از دانه‌ها در خاک خوب افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد.^۹ هرکس گوش شنوا دارد، بشنود.»

هدف سخن گفتن از طریق مَثَل

(همچنان در متی ۱۳: ۱۰-۱۷ و لوقا ۸: ۹-۱۰)

^{۱۰} وقتی که عیسی تنها بود، بعضی از همراهانش و آن دوازده شاگرد دربارهٔ مفهوم این مَثَلها از او سوال کردند.^{۱۱} عیسی جواب داد: «قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما داده شده است اما برای دیگران همه چیز به صورت مَثَل بیان می‌شود.^{۱۲} تا:

«دایماً نگاه کنند اما چیزی نبینند،

پیوسته بشنوند اما چیزی نفهمند.

چون اگر ببینند و بفهمند به سوی خدا برمی‌گردند

و بخشیده می‌شوند.»

تفسیر مَثَل دهقان

(همچنان در متی ۱۳: ۱۸-۲۳ و لوقا ۸: ۱۱-۱۵)

۱۳ سپس عیسی به آنها گفت: «شما که این مثل را نمی فهمید، پس چگونه دیگر مثلها را خواهید فهمید؟»^{۱۴} دهقان، کلام خدا را پخش می کند.^{۱۵} دانه هایی که در کنار راه می افتند، مانند کسانی هستند که وقتی کلام خدا را می شنوند، شیطان می آید و کلامی را که در دل های شان کاشته شده است، می رباید.^{۱۶} دانه هایی که در زمین سنگلاخ می افتند، مانند کسانی اند که در وقت شنیدن کلام خدا با خوشحالی آن را قبول می کنند،^{۱۷} اما کلام در آنها ریشه نمی کند و دوام نمی آورد. وقتی به خاطر آن کلام زحمت و یا مشکل برای شان پیش می آید، زود آن را ترک می کنند.^{۱۸} دانه هایی که در میان خارها می افتند، مانند کسانی هستند که کلام خدا را می شنوند،^{۱۹} اما تشویش زندگی و عشق به مال دنیا و هوسهای دیگر با هم یکجا شده و کلام را در آنها از بین می برد و آن را بی ثمر می سازد.^{۲۰} دانه هایی که در خاک خوب می افتند به کسانی می ماند که کلام خدا را می شنوند، از آن استقبال می کنند و سی برابر، شصت برابر و صد برابر ثمر می آورند.»

مثل چراغ

(همچنان در لوقا ۸: ۱۶-۱۸)

۲۱ عیسی به آنها فرمود: «آیا کسی چراغ را برای این می آورد تا آن را زیر کاسه یا زیر تخت بگذارد؟ آیا آن را بالای چراغدان نمی گذارد؟»^{۲۲} چون هیچ چیزی پنهان نیست که آشکار نگردد و هیچ پوشیده بی نیست که پرده از رویش برداشته نشود.^{۲۳} هر کس گوش شنوا دارد، بشنود!»^{۲۴} عیسی باز به آنها گفت: «آنچه را می شنوید، به آن دقت کنید. با هر اندازه بی که بدهید، با همان اندازه به دست خواهید آورد و حتی بیشتر از آن به شما داده

می‌شود. ^{۲۵} هرکسی دارد، به او بیشتر داده خواهد شد و آن کس که ندارد، آنچه را که هم دارد، از او گرفته خواهد شد.»

مَثَلِ رَوِيْدِنِ دَانِه

^{۲۶} عیسی گفت: «پادشاهی خدا مانند مردی است که در مزرعه خود تخم می‌پاشد. ^{۲۷} دانه سبز می‌شود و رشد می‌کند، اما چطور؟ او نمی‌داند. شب و روز، چه او در خواب باشد و چه بیدار، ^{۲۸} زمین به خودی خود موجب می‌شود که گیاه بروید و ثمر بیاورد، اول جوانه، بعد خوشه و سپس دانه رسیده در داخل خوشه. ^{۲۹} اما وقتی که محصول می‌رسد، او با داس خود به کار مشغول می‌شود، چون موسم درو رسیده است.»

مَثَلِ دَانِهٔ اُورِي

(همچنان در متی ۱۳: ۳۱-۳۲ و لوقا ۱۳: ۱۸-۱۹)

^{۳۰} عیسی به آنها فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیزی تشبیه کنیم؟ با کدام مَثَلِ آن را تشریح کنیم؟ ^{۳۱} پادشاهی خدا مانند دانهٔ اُوری است که در زمین کاشته می‌شود. اُوری کوچکترین دانه‌های روی زمین اند، ^{۳۲} اما وقتی کاشته شود، رشد می‌کند و از هر بُتّهٔ دیگر بلندتر می‌گردد و شاخه‌هایش آنقدر بزرگ می‌شوند که پرنده‌گان می‌توانند در سایهٔ آن لانه بسازند.»

^{۳۳} عیسی با مَثَل‌های زیادی مانند این، کلام خود را به آنها تعلیم می‌داد تا برای آنها قابل فهم باشد. ^{۳۴} او جز با مَثَل چیزی دیگری به ایشان نمی‌گفت اما وقتی تنها بودند، عیسی همه چیز را برای شاگردان خود شرح می‌داد.

عیسی بحیره طوفانی را آرام می کند

(همچنان در متی ۲۳:۸-۲۷ و لوقا ۲۲:۸-۲۵)

^{۳۵} در همان روز وقتی شام شد عیسی به شاگردان گفت: «به آن طرف بحیره برویم.» ^{۳۶} پس آنها جمعیت را ترک کرده و او را با همان کشتی که در آن نشسته بود، بُردند. کشتی های دیگر هم همراه آنها بودند. ^{۳۷} طوفان شدید برخاست و امواج آن چنان به کشتی می خورد که نزدیک بود کشتی از آب پُر شود. ^{۳۸} عیسی در آخر کشتی سر خود را روی بالشت گذاشته و خوابیده بود، در این وقت آنها او را بیدار کردند و به او گفتند: «استاد، تو هیچ در فکر ما نیستی. نزدیک است از بین برویم!» ^{۳۹} عیسی برخاست و به باد امر کرد: «خاموش شو!» و به امواج گفت: «آرام شوید.» باد خاموش شد و آرامش کامل برقرار شد. ^{۴۰} بعد عیسی به ایشان گفت: «چرا این قدر ترسیده اید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» ^{۴۱} آنها بسیار ترسیدند و به یکدیگر گفتند: «این چگونه شخصی است که حتی باد و امواج هم از او اطاعت می کنند؟»

شفاي مردی که ارواح شیطانی داشت

(همچنان در متی ۲۸:۸-۳۴ و لوقا ۲۶:۸-۳۹)

۵ ^۱ عیسی و شاگردانش به طرف دیگر بحیره جلیل، به سرزمین جدریان رفتند. ^۲ همین که به خشکه قدم گذاشتند، مردی که گرفتار روح شیطانی بود، از قبرستان بیرون شد و نزد عیسی آمد. ^۳ این مرد در میان قبرها زندگی می کرد و هیچ کس نمی توانست او را حتی با زنجیر در بند نگهدارد. ^۴ بارها دست و پای او را با زنجیر می بستند، اما او زنجیرها را پاره کرده و می شکست و چنان قوی

بود که کسی نمی توانست او را محکم نگهدارد.^۵ او شب و روز سر قبرها و تپه ها سرگردان می گشت، همیشه فریاد می کشید و خود را با سنگها زخمی می کرد.^۶ اما وقتی عیسی را از دور دید، دوید و پیش او زانو زد.^۷ او با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسی! پسر خدای متعال! از من چه می خواهی؟ تو را به خدا قسم می دهم که مرا جزا نده!»^۸ این را گفت چون عیسی به او گفته بود: «روح شیطانی، از این مرد بیرون شو!»^۹ عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» او جواب داده گفت: «نام من «لشکر» است، زیرا که تعداد ما زیاد است.»^{۱۰} او بسیار التماس کرد که عیسی ارواح شیطانی را از آن سرزمین بیرون نکند.^{۱۱} در این وقت یک گله بزرگ خوک در تپه ها می چریدند.^{۱۲} ارواح شیطانی از عیسی خواهش کرده گفتند: «ما را در میان خوکها بفرست تا داخل آنها شویم.»^{۱۳} عیسی به آنها اجازه داد و ارواح شیطانی از آن مرد بیرون آمدند و داخل خوکها رفتند. تمام گله که نزدیک به دو هزار خوک بود، از سر تپه به پایین خیز زده و در آب غرق شدند.

^{۱۴} خوک چرانان فرار کردند و این خبر را به شهر و قریه های اطراف رساندند. مردم از شهر بیرون آمدند تا آنچه را که واقع شده بود، ببینند.^{۱۵} وقتی آنها پیش عیسی آمدند و آن دیوانه را که گرفتار لشکری از ارواح شیطانی بود، دیدند که لباس پوشیده و با عقل سالم در آنجا نشسته است، بسیار ترسیدند.^{۱۶} کسانی که شاهد ماجرا بودند، آنچه را که برای مرد دیوانه و خوکها واقع شده بود، برای مردم گفتند.^{۱۷} بعد از آن مردم از عیسی خواهش کردند که از سرزمین آنها بیرون برود.

^{۱۸} وقتی عیسی می خواست سوار کشتی شود، مردی که قبل از این

در بند روح شیطانی بود، از عیسی خواهش کرد که اگر ممکن باشد با وی برود.^{۱۹} اما عیسی به او اجازه نداد بلکه فرمود: «به خانه خود و پیش خانواده‌ات برو و آنها را از آنچه خداوند برای تو انجام داده است و این که چگونه به تو رحم نموده است، آگاه کن.»^{۲۰} آن مرد رفت و در تمام سرزمین دکاپولس درباره آن کار بزرگ که عیسی برایش انجام داده بود به مردم قصه کرد و همه کسانی که از او شنیدند، تعجب کردند.

شِفا ی یک زن و زنده کردن دختر یایروس

(همچنان در متی ۹: ۱۸-۲۶ و لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

^{۲۱} وقتی عیسی دوباره به طرف دیگر بحیره رفت، جمعیت زیادی در آنجا دور او جمع شدند.^{۲۲} یایروس رهبر کنیسه آن محل آمد. وقتی او عیسی را دید خود را به پاهای او انداخت^{۲۳} و با التماس به عیسی گفت: «دخترم در حال مرگ است. خواهش می‌کنم بیا و دست خود را بر او بگذار تا خوب شود و زنده بماند.»^{۲۴} عیسی با او رفت. جمعیت زیادی نیز به دنبال او رفتند و مردم از هر طرف به دور عیسی جمع می‌شدند.

^{۲۵} در میان‌شان زنی وجود داشت که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود.^{۲۶} او از دست طبیبان بسیار رنج کشیده و تمام دارایی خود را در راه علاج خود مصرف کرده بود اما نه تنها نتیجه‌ی نگرفته بود بلکه حالت او هر روز بدتر هم می‌شد.^{۲۷} وقتی درباره عیسی شنید، از میان جمعیت پشت سر او آمد و به لباس او دست زد.^{۲۸} زن با خود گفته بود: «حتی اگر به لباس او دست بزنم، شِفا خواهم یافت.»^{۲۹} در همان لحظه خونریزی آن زن قطع شد و در وجود خود احساس کرد که دردش شِفا یافته است.^{۳۰} عیسی حس

کرد که نیرویی از او بیرون شد، پس رو به جمعیت کرد و پرسید: «چه کسی به لباسم دست زد؟»^{۳۱} شاگردانش به او گفتند: «وقتی ازدحام مردم را می‌بینی، چرا می‌پرسی که چه کسی به لباسم دست زد؟»^{۳۲} عیسی به چهار طرف خود نگاه کرد تا ببیند چه کسی این کار را کرده است.^{۳۳} آن زن که متوجه شده بود شفا یافته است، با ترس و لرز در برابر عیسی به خاک افتاد و تمام حقیقت را بیان کرد.^{۳۴} عیسی به او گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامت برو و به طور کامل از این مرض شفا یاب!»

^{۳۵} هنوز سخنان عیسی تمام نشده بود که عده‌یی از خانهٔ یایروس آمده گفتند: «دخترت مُرده است. پس چرا استاد را زحمت می‌دهی؟»^{۳۶} عیسی به این سخنان توجه نکرد و به یایروس گفت: «نترس، فقط ایمان داشته باش.»^{۳۷} عیسی به کسی جز پطرس، یعقوب و برادرش یوحنا اجازه نداد که با او به خانهٔ یایروس برود.^{۳۸} وقتی آنها به خانهٔ یایروس داخل شدند، عیسی جمعیت آشفته‌حالی را دید که با صدای بلند گریه و ناله می‌کردند.^{۳۹} عیسی وارد خانه شد و به آنها گفت: «این سر و صدا برای چیست؟ چرا گریه می‌کنید؟ این دختر نمُرده بلکه خواب است.»^{۴۰} اما آنها او را مسخره کردند. پس از آن که عیسی همه را بیرون کرد، با پدر و مادر دختر و سه شاگردش به جایی که دختر بود، داخل شد.^{۴۱} عیسی دست دختر را گرفت و به او گفت: «طلیثا کوم!» یعنی «ای دخترک، به تو می‌گویم برخیز.»^{۴۲} همان لحظه آن دختر برخاست و راه رفت. آن دختر دوازده ساله بود. وقتی آنها این کار را دیدند، بسیار حیران شدند.^{۴۳} اما عیسی به آنها تأکید کرد که از این واقعه به کسی چیزی نگویند و گفت که به دختر خوراک بدهند.

مردم ناصره عیسی را رد کردند

(همچنان در متی ۱۳: ۵۳-۵۸ و لوقا ۴: ۱۶-۳۰)

۶ عیسی از آنجا بیرون شد و به شهر خود آمد، شاگردانش نیز به دنبال او آمدند.^۲ وقتی روز سبت شد عیسی به کنیسه رفت و شروع به تعلیم دادن کرد. جمعیت زیادی که سخنان او را شنیدند، حیران مانده و می‌گفتند: «این مرد همه این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟ این چه حکمتی است که به او داده شده است که می‌تواند چنین معجزه‌های را انجام دهد؟^۳ مگر او همان نجار، پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او در بین ما نیستند؟» پس مردم ناصره عیسی را رد کردند.^۴ عیسی به آنها گفت: «یک پیامبر در هیچ جا بی حرمت نمی‌شود، جز در منطقه خود و در میان خانواده خویش.»^۵ او در آنجا نتوانست هیچ معجزه انجام دهد، جز آن که دست خود را بر چند مریض گذاشت و آنها را شفا داد.^۶ عیسی از بی‌ایمانی آنها در تعجب بود.

عیسی رسولان را به مأموریت می‌فرستد

(همچنان در متی ۱۰: ۵-۱۵ و لوقا ۹: ۱-۶)

عیسی برای تعلیم مردم به تمام قریه‌های آنجا رفت.^۷ پس از آن دوازده شاگرد را نزد خود خواست و آنها را دودو نفر فرستاد و به ایشان قدرت داد تا بر ارواح شیطانی پیروز شوند.^۸ او به دوازده شاگرد چنین هدایت داد: «به جز از یک عصا چیزی با خود برندارید، نه نان و نه خورجین و نه پول در کمربندهای تان،^۹ فقط چپلی به پا کنید و بیش از یک پیراهن نپوشید.»^{۱۰} او همچنان

گفت: «هرگاه شما را در خانه‌ای قبول کنند تا وقتی که در آن شهر هستید، در آن خانه بمانید»^{۱۱} و هر جا که شما را نپذیرند و یا به شما گوش ندهند، از آنجا بروید و گرد و خاک آن شهر را هم از پاهای خود بتکانید، تا این شهادتی باشد بر ضد آنها.»

^{۱۲} پس رسولان از آنجا حرکت کرده و در همه جا موعظه می‌کردند که مردم باید توبه کنند.^{۱۳} آنها ارواح شیطانی زیادی را بیرون کرده و مریضان بسیاری را با روغن زیتون مسح کرده شفا دادند.

مرگ یحیای تعمیددهنده

(همچنان در متی ۱۴:۱-۱۲ و لوقا ۹:۷-۹)

^{۱۴} خبر کارهای عیسی به گوش هیروдіس پادشاه رسید، زیرا

عیسی در همه جا مشهور شده بود. هیروдіس گفت: «یحیای

تعمیددهنده زنده شده است و از همین خاطر معجزه‌های بزرگی از

او دیده می‌شود.»^{۱۵} دیگران می‌گفتند: «او الیاس پیامبر است.»

عده‌بی هم می‌گفتند: «او پیامبری مانند سایر پیامبران است.»

^{۱۶} اما وقتی هیروдіس این سخنان را شنید گفت: «این همان یحیی

است که من سرش را از تن جدا کردم و او زنده شده است.»^{۱۷}

قبلاً هیروдіس به درخواست زن خود هیروдіا، امر کرده بود که

یحیای تعمیددهنده را دستگیر کرده و او را دست و پای بسته به

زندان بیندازند. هیروдіا پیش از آن، زن فیلیپس برادر هیروдіس

بود.^{۱۸} یحیی به هیروдіس گفته بود: «جایز نیست که با زن

برادرت زندگی کنی.»^{۱۹} هیروдіا این کینه را در دل داشت و

می‌خواست یحیی را به قتل برساند اما نمی‌توانست.^{۲۰} زیرا

هیروдіس از یحیی می‌ترسید، چرا که او را مرد راستکار و مقدس

می‌پنداشت و به این سبب از او محافظت می‌کرد. هرگاه سخنان

یحیی را می شنید، حیران و پریشان می شد. با این حال به خوشی به سخنان او گوش فرا می داد. ^{۲۱} بالاخره هیروودیا فرصت مناسب به دست آورد. هیروودیس در سالگره خود مهمانی ترتیب داد، وقتی تمام بزرگان و قدرتمندان و اشراف جلیل حضور داشتند ^{۲۲} دختر هیروودیا داخل محفل شده و رقص نمود. هیروودیس و مهمانانش از رقص او بسیار لذت بُردند، به طوری که پادشاه به دختر گفت: «هرچه بخواهی، به تو خواهم داد.» ^{۲۳} و برایش سوگند یاد کرده گفت: «هرچه از من بخواهی، حتی اگر نصف مملکت را بخواهی، به تو خواهم داد.» ^{۲۴} دختر بیرون رفت و به مادر خود گفت: «چه بخواهم؟» مادرش در جواب به او گفت: «سر یحیای تعمیمدهنده را از او بخواه.» ^{۲۵} دختر با عجله پیش پادشاه برگشت و گفت: «از تو می خواهم که همین حالا سر یحیای تعمیمدهنده را در یک پطنوس به من بدهی.» ^{۲۶} پادشاه بسیار غمگین شد اما به خاطر سوگند خود و به احترام مهمانانش صلاح ندانست که خواهش او را رد کند. ^{۲۷} پس در همان لحظه جلاد را فرستاد و امر کرد که سر یحیی را بیاورد. جلاد رفت و در زندان سر یحیی را برید، ^{۲۸} و آن را روی یک پطنوس گذاشته آورد و به دختر داد و دختر آن را به مادر خود داد. ^{۲۹} وقتی این خبر به شاگردان یحیی رسید، آنها آمدند و جسد او را گرفته در مقبره ای دفن کردند.

عیسی به پنج هزار نفر غذا می دهد

(همچنان در متی ۱۴: ۱۳- ۲۱ و لوقا ۹: ۱۰- ۱۷ و یوحنا ۶: ۱- ۱۴)

^{۳۰} رسولان با هم نزد عیسی برگشتند و آنچه را که کرده بودند و یا تعلیم داده بودند به او گزارش دادند. ^{۳۱} عیسی به ایشان گفت: «بیاید که با هم تنها به گوشه خلوت رفته و کمی استراحت کنیم.»

زیرا رفت و آمد مردم چنان بود که حتی وقت نان خوردن را هم نداشتند.^{۳۲} پس آنها با کشتی به جای خلوتی رفتند،^{۳۳} اما مردم دیدند که آنها آنجا را ترک می‌کردند. بسیاری آنها را شناختند و از تمام شهرها از راه خشکه به طرف آن محل دویدند و پیش از آنها به آنجا رسیدند.^{۳۴} وقتی عیسی به خشکی رسید و جمعیت زیادی را دید که به سوی او می‌آیند، دلش به حال آنها سوخت، چون آنها مانند گوسفندهای بی‌چوپان بودند. پس به تعلیم دادن آنها شروع کرد و مطالب زیادی را برای شان بیان کرد.^{۳۵} وقتی نزدیک غروب شد، شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان است و روز هم به پایان رسیده است.^{۳۶} بگذار مردم به قریه‌های خود بروند تا برای خود خوراک بخرند.»^{۳۷} عیسی جواب داد: «شما خود به آنها نان بدهید.» آنها به عیسی گفتند: «می‌خواهی که ما برویم و حدود دوصد سکه نقره را نان بخریم تا این قدر مردم را نان بدهیم؟»^{۳۸} عیسی از آنها پرسید: «چند دانه نان دارید؟ بروید ببینید.» وقتی شاگردان مقدار نان را دیدند، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»^{۳۹} عیسی هدایت داد که شاگردانش مردم را دسته‌دسته روی سبزه‌ها بنشانند.^{۴۰} مردم در دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری روی زمین نشستند.^{۴۱} بعد عیسی پنج نان و دو ماهی را گرفت، به طرف آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند. عیسی همچنان آن دو ماهی را در میان آنها تقسیم کرد.^{۴۲} همه مردم خوردند و سیر شدند^{۴۳} و شاگردان دوازده سبد باقیمانده نان و ماهی را جمع کردند.^{۴۴} تعداد کسانی که نان خوردند به پنج هزار مرد می‌رسید.

عیسی بر روی آب راه می‌رود

^{۴۵} سپس عیسی شاگردان خود را وادار کرد که به کشتی سوار شده و بیشتر از او به بیت صیدا طرف دیگر بحیره بروند. خودش آنجا ماند تا مردم را رخصت کند. ^{۴۶} وقتی عیسی با مردم خداحافظی کرد، برای دعا به بالای تپه‌ای رفت. ^{۴۷} چون شب شد، کشتی در وسط بحیره رسید و عیسی در ساحل تنها بود. ^{۴۸} او دید که شاگردانش در بین بحیره گرفتار طوفان شدید شده‌اند و به مشکل کشتی را می‌رانند. عیسی بین ساعت سه یا شش صبح بر روی آب قدم برداشت و به طرف آنها رفت و می‌خواست از کنار آنها بگذرد. ^{۴۹} وقتی شاگردان او را دیدند که بر روی آب راه می‌رود، خیال کردند که یک روح است و چیغ زدند، ^{۵۰} چون همه او را دیده و ترسیده بودند. پس عیسی همان لحظه با آنها صحبت کرد و فرمود: «خاطر جمع باشید، من هستم، نترسید.» ^{۵۱} پس از آن که او سوار کشتی شد، طوفان آرام شد و آنها بی‌اندازه تعجب کردند. ^{۵۲} دلهای شان سخت شده بود و مفهوم معجزه غذا دادن را هم نفهمیده بودند.

عیسی در جنیسارت مریضان را شفا می‌بخشد

(همچنان در متی ۱۴:۳۴ - ۳۶)

^{۵۳} آنها از بحیره عبور کرده به منطقه جنیسارت رسیدند و در آنجا کشتی را بسته کردند. ^{۵۴} وقتی از کشتی بیرون شدند، مردم فوراً عیسی را شناختند ^{۵۵} و با عجله به تمام آن مناطق رفتند که می‌شنیدند عیسی به آنجا می‌رود و مریضان خود را بر روی بسترهای شان می‌بُردند. ^{۵۶} به هر شهر و قریه و مزرعه‌ای که عیسی می‌رفت، مردم بیماران خود را به آنجا می‌بُردند و در سر راه او

می گذاشتند. آنها از عیسی خواهش می کردند که به مریضان اجازه دهد گوشه پیراهن او را لمس کنند. هرکس که لمس می کرد شفا می یافت.

احکام خدا بالاتر از رسم و رواج اجداد است

(همچنان در متی ۱۵: ۱-۹)

۷^۱ عده‌بی از فریسیان و علمای شریعت که از اورشلیم آمده بودند، دور عیسی جمع شدند.^۲ وقتی دیدند که بعضی از شاگردان او با دستهای ناشسته و ناپاک غذا می‌خورند، آنها این کار را ناروا دانستند.^۳ زیرا که فریسیان و همه یهودیان تا مطابق به عنعنات گذشته خود دستهای خود را نمی‌شستند، غذا نمی‌خوردند.^۴ همچنان وقتی از بازار می‌آمدند تا خود را نمی‌شستند، چیزی نمی‌خوردند و بسیاری از عنعنات دیگر مانند شستن درست پیاله‌ها، دیگها و کاسه‌های مسی را رعایت می‌کردند.

۵^۵ فریسیان و علمای شریعت از عیسی پرسیدند: «چرا شاگردان تو رسم و رواج پدران خود را پیروی نمی‌کنند و با دستهای ناپاک غذا می‌خورند؟»^۶ عیسی به ایشان جواب داده گفت: «اشعیای نبی درباره شما ریاکاران چقدر درست پیشگویی کرده بود، وقتی نوشت:

«این مردم با زبان خود از من تعریف می‌کنند،

اما دل‌های‌شان از من دور است.

۷^۷ چقدر عبادت آنها بی‌فایده است،

چون احکام انسانی را به جای احکام خدا تعلیم می دهند.»

^۸ شما احکام خدا را گذاشته و از رسم و رواج انسانی اطاعت می کنید.»

^۹ عیسی همچنان به آنها گفت: «شما احکام خدا را زیرکانه رد کرده اید تا رسم و رواج خود را بجا آورید. ^{۱۰} زیرا موسی گفت: «پدر و مادر خود را احترام کن و هرکسی به پدر یا مادر خود دشنام دهد، باید کشته شود.» ^{۱۱} اما شما می گوید، اگر کسی به پدر و یا مادرش بگوید: «هر کمکی را که ممکن بود از من دریافت کنید آن را به خدا قربانی می دهم»، ^{۱۲} دیگر او مجبور به خدمت کردن به پدر و مادر خود نیست. ^{۱۳} شما به این ترتیب به خاطر رسم و رواج خود از کلام خدا چشم پوشی می کنید. شما از این قبیل کارها زیاد می کنید.»

چیزهایی که انسان را ناپاک می سازد

(همچنان در متی ۱۵: ۱۰ - ۲۰)

^{۱۴} عیسی بار دیگر مردم را پیش خود خواست و به آنها گفت: «همه به من گوش بدهید و این را بدانید: ^{۱۵} چیزی نیست که از بیرون داخل وجود انسان شود و بتواند او را ناپاک بسازد. آنچه آدمی را ناپاک می سازد، چیزهایی است که از دهن او بیرون می آید. [^{۱۶} هرکس گوش شنوا دارد بشنود.]» ^{۱۷} وقتی عیسی از پیش مردم به خانه رفت، شاگردان درباره این مثل از او سوال کردند. ^{۱۸} او به آنها گفت: «آیا شما هم مانند دیگران نادان هستید؟ آیا نمی دانید، هر چیزی که از بیرون داخل وجود انسان شود، نمی تواند او را ناپاک سازد؟ ^{۱۹} چون به قلب او داخل

نمی‌شود بلکه داخل معده‌اش شده و از آنجا خارج می‌شود.» به این ترتیب عیسی تمام خوراکیها را پاک اعلام کرد.^{۲۰} عیسی به سخنان خود ادامه داده افزود: «آنچه از درون آدمی بیرون می‌شود، انسان را نجس می‌سازد.^{۲۱} زیرا از درون و قلب انسان افکار پلید، فساد جنسی، دزدی، قتل،^{۲۲} زنا، خودخواهی، خیانت، فریب، شهوترانی، حسادت، تهمت، تکبر و حماقت بیرون می‌آید.^{۲۳} این بدی‌ها همه از درون انسان سرچشمه می‌گیرند و انسان را ناپاک می‌سازند.»

ایمان قوی یک زن غیریهودی

(همچنان در متی ۱۵: ۲۱-۲۸)

^{۲۴} پس عیسی آنجا را ترک کرد و به منطقه نزدیک صور رفت و به خانه‌یی رسید. او نمی‌خواست کسی بفهمد که او در آنجاست اما نتوانست پنهان بماند.^{۲۵} در همان وقت زنی که دخترش گرفتار روح شیطانی بود، درباره عیسی شنید. او آمده و پیش پای عیسی افتاد.^{۲۶} آن زن غیریهودی و از اهالی شهر فینیقیه سوریه بود. او از عیسی التماس کرد که روح شیطانی را از دخترش بیرون کند.^{۲۷} عیسی به او گفت: «بگذار اول کودکان سیر شوند. درست نیست که نان کودکان را گرفته پیش سگها بیندازیم.»^{۲۸} زن جواب داد: «درست است صاحب اما سگهای خانه نیز از پس مانده‌های خوراک کودکان می‌خورند.»^{۲۹} عیسی به او گفت: «به خاطر این گفته‌ات برو، روح شیطانی از دخترت بیرون شده است.»^{۳۰} وقتی زن به خانه برگشت، دید که دخترش روی تخت خوابیده و روح شیطانی او را رها کرده است.

شِفايِ مردِ کر و گنگ

^{۳۱} عیسی منطقهٔ صور را ترک کرد و از راه صیدون عبور کرده تا به شهرهای دکاپولس و بحیرهٔ جلیل آمد. ^{۳۲} در آنجا مردی را پیش او آوردند که کر و گنگ بود. از او خواستند که دست خود را روی آن مرد بگذارد. ^{۳۳} عیسی آن مرد را دور از جمعیت به گوشه‌ای بُرد و انگشتهای خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته زبانش را لمس کرد. ^{۳۴} بعد به آسمان نگاه کرده آهی کشید و به زبان محلی گفت: «اِفْتَحْ» یعنی «باز شو.» ^{۳۵} همان لحظه گوشهای آن مرد شنید و لکنت زبانش از بین رفت و درست حرف می‌زد. ^{۳۶} عیسی به آنها امر کرد که به کسی چیزی نگویند اما هر قدر او ایشان را از این کار منع می‌کرد، آنها بیشتر به پخش کردن کارهای عیسی می‌پرداختند. ^{۳۷} مردم که بی‌اندازه حیران شده بودند، می‌گفتند: «او همه کارها را به خوبی انجام می‌دهد چنان‌که کرها می‌شنوند و گنگ‌ها حرف می‌زنند.»

عیسی به چهار هزار نفر غذا می‌دهد

(همچنان در متی ۱۵: ۳۲-۳۹)

۸ ^۱ در آن روزها بار دیگر جمعیت زیادی دور عیسی جمع شدند اما چیزی برای خوردن نداشتند. عیسی شاگردانش را خواست و به آنها گفت: ^۲ «دل من به حال این جمعیت می‌سوزد. سه روز است که آنها با من هستند اما چیزی برای خوردن ندارند. ^۳ اگر آنها را چنین گرسنه به خانه روان کنم، در بین راه از حال خواهند رفت، زیرا عده‌یی از آنها از راه دور آمده‌اند.» ^۴ شاگردان در جواب گفتند: «در این دشت چطور می‌توانیم برای ایشان غذا تهیه

کنیم؟» ^۵ عیسی پرسید: «چند دانه نان دارید؟» آنها جواب دادند: «هفت دانه نان.» ^۶ پس عیسی از مردم خواست که روی زمین بنشینند. آنگاه هفت نان را گرفت و بعد از شکرگزاری نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند. شاگردان نانها را بین مردم تقسیم کردند. ^۷ همچنان چند ماهی کوچک داشتند. عیسی آنها را هم برکت داد و امر کرد آن را بین مردم تقسیم کنند. ^۸ همه خوردند و سیر شدند و هفت سبد پر از باقیمانده‌های نان و ماهی را جمع کردند. ^۹ آنها در حدود چهار هزار نفر بودند. عیسی ایشان را رخصت کرد. ^{۱۰} پس از آن با شاگردان خود سوار کشتی شد و به منطقه دلمانوته رفت.

بی‌ایمانی فریسیان و درخواست معجزه

(همچنان در متی ۱۲: ۳۸-۴۲، ۱۶: ۱-۴)

^{۱۱} عده‌بی از فریسیان پیش عیسی آمده و با او بحث کردند. آنها از روی امتحان از او خواستند که معجزه‌یی انجام دهد تا ثابت شود که فرستاده خداست. ^{۱۲} عیسی از دل آهی کشید و گفت: «چرا مردم این زمانه به دنبال معجزه هستند؟ به یقین بدانید، هیچ معجزه‌یی به آنها نشان داده نخواهد شد.» ^{۱۳} پس عیسی از نزد آنها رفت و دوباره سوار کشتی شده و به آن طرف بحیره عبور کرد.

از تعالیم فریسیان و هیروودیس دوری کنید

(همچنان در متی ۱۶: ۵-۱۲)

^{۱۴} شاگردان فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند و در کشتی بیش از یک نان نداشتند. ^{۱۵} عیسی به آنها هشدار داد: «از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیروودیس دور باشید و احتیاط

کنید.» ^{۱۶} شاگردان در بین خود بحث کرده گفتند: «چون ما نان
 نیاورده‌ایم، او این را می‌گوید.» ^{۱۷} عیسی می‌دانست آنها با هم چه
 می‌گویند. پس به ایشان گفت: «چرا دربارهٔ نداشتن نان با هم
 بحث می‌کنید؟ مگر هنوز درک نمی‌کنید و نمی‌فهمید؟ آیا فکر و
 ذهن‌تان از کار افتاده است؟ ^{۱۸} شما که هم چشم دارید و هم
 گوش، آیا نمی‌بینید و نمی‌شنوید؟ آیا فراموش کرده‌اید ^{۱۹} که
 چگونه آن پنج نان را بین پنج هزار مرد تقسیم کردم؟ آن موقع چند
 سبد از نانهای باقیمانده جمع کردید؟» گفتند: «دوازده سبد.»
^{۲۰} عیسی پرسید: «وقتی نان را بین چهار هزار نفر تقسیم کردم،
 چند سبد از نانهای باقیمانده جمع کردید؟» گفتند: «هفت سبد.»
^{۲۱} پس عیسی به ایشان گفت: «چگونه هنوز هم نمی‌فهمید؟»

شَفای یک نابینا در بیت صیدا

^{۲۲} عیسی و شاگردان به بیت صیدا رسیدند. در آنجا نابینایی را پیش
 عیسی آوردند و به او التماس کردند که دست خود را بر رویش
 بگذارد. ^{۲۳} او دست نابینا را گرفت و او را از قریه بیرون بُرد. بعد
 به چشمانش آب دهان مالید و دستهای خود را روی او گذاشت و
 پرسید: «آیا چیزی می‌بینی؟» ^{۲۴} او با دقت نگاه کرد و گفت:
 «مردم را مانند درختها می‌بینم که حرکت می‌کنند.» ^{۲۵} عیسی
 دوباره دستهای خود را روی چشمان او گذاشت و آن مرد را بینا
 ساخت. آن مرد با دقت نگاه کرد و همه چیز را به خوبی می‌دید.
^{۲۶} عیسی او را به خانه‌اش فرستاد و به او گفت که به قریه نرود.

پطرس دربارهٔ عیسی گواهی می‌دهد

(همچنان در متی ۱۳:۱۶ - ۲۰ و لوقا ۹:۱۸ - ۲۱)

^{۲۷} عیسی و شاگردان به قریه‌های اطراف قیصریه فیلیپس رفتند. در بین راه، عیسی از شاگردان پرسید: «مردم مرا چه کسی می‌دانند؟»
^{۲۸} آنها جواب دادند: «بعضی می‌گویند تو یحیای تعمیددهنده هستی. عده‌بی می‌گویند تو الیاس پیامبر و عده‌بی هم می‌گویند که یکی از پیامبران هستی.»^{۲۹} عیسی از آنها پرسید: «به عقیده شما من کیستم؟» پطرس جواب داد: «تو مسیح هستی.»^{۳۰} بعد عیسی به آنها امر کرد که درباره او به هیچ‌کس چیزی نگویند.

عیسی درباره مرگ و زنده شدنش پیشگویی می‌کند

(همچنان در متی ۱۶:۲۱ - ۲۸ و لوقا ۹:۲۲ - ۲۷)

^{۳۱} عیسی به تعلیم آنها آغاز کرد و گفت: «پسرانسان باید بسیار رنج بکشد و از جانب بزرگان، سران کاهنان و علمای شریعت رد شود. او باید کشته شود اما در روز سوم دوباره زنده گردد.»^{۳۲} عیسی این موضوع را به آنها بسیار واضح گفت. پس پطرس او را به گوشه‌یی بُرد و اعتراض کرد.^{۳۳} اما عیسی برگشت و به شاگردان نگاه کرد و پطرس را سرزنش کرده گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا افکار تو افکار انسانی است، نه از طرف خدا.»

^{۳۴} پس از آن عیسی مردم و شاگردان خود را پیش خود خواست و به ایشان گفت: «اگر کسی بخواهد با من بیاید، باید از خود بگذرد و صلیب خود را برداشته و مرا پیروی کند.»^{۳۵} زیرا هرکس بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد اما کسی اگر به خاطر من و خبرخوش در مورد من، جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.^{۳۶} پس به انسان چه فایده دارد اگر

تمام جهان را به دست آورد اما جان خود را از دست بدهد؟
۳۷ انسان برای به دست آوردن جان خود چه کرده می تواند؟^{۳۸} زیرا
هرکس از من و سخنان من در این زمانه پُر از گناه و فساد شرم
داشته باشد، من، پسرانسان، نیز هنگامی که در جلال پدر خود با
فرشته گان مقدس می آیم، از او شرم خواهم داشت.»

۹ ا عیسی همچنان به آنها گفت: «به یقین به شما می گویم که
بعضی از کسانی که در اینجا ایستاده اند تا پادشاهی خدا را که با
قدرت می آید نبینند، نخواهند مُرد.»

بزرگی عیسی در نور خدا آشکار گردید

(همچنان در متی ۱۷: ۱-۱۳ و لوقا ۹: ۲۸-۳۶)

۲ پس از شش روز، عیسی پطرس، یعقوب و یوحنا را با خود
گرفته به کوه بلندی بُرد. چهره اش در برابر آنها تغییر یافت.
۳ لباسهایش چنان سفید و درخشان شد که هیچ کس در روی زمین
نمی تواند لباسی را به آن سفیدی بشوید. ۴ در برابرشان الیاس و
موسی نمایان شدند که با عیسی حرف می زدند. ۵ پطرس به عیسی
گفت: «استاد، چقدر خوب است که ما در اینجا هستیم. سه خیمه
خواهیم ساخت: یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای
الیاس.» ۶ او نمی دانست چه می گوید، چون همه بسیار ترسیده
بودند. ۷ در آن وقت ابری ظاهر شد و بر آنها سایه انداخت. از آن
ابر صدایی آمد که می گفت: «این است پسر عزیز من، به او گوش
دهید.» ۸ آنها در همان لحظه به این طرف و آن طرف نظر انداختند
اما هیچ کس را ندیدند، فقط عیسی با آنها بود. ۹ وقتی آنها از کوه
پایین می آمدند، عیسی از آنها خواست تا زمانی که پسرانسان از

مرگ قیام نکرده است، در مورد چیزهایی که دیده‌اند، به کسی چیزی نگویند.^{۱۰} آنها این سخن را پیش خود نگهداشتند، ولی از یکدیگر می‌پرسیدند که «قیام پس از مرگ» چه معنی می‌دهد.^{۱۱} آنها از او پرسیدند: «چرا علمای شریعت می‌گویند که اول باید الیاس پیامبر بیاید؟»^{۱۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «به یقین که الیاس پیامبر اول می‌آید تا همه چیز را آماده سازد اما آن‌طور که در نوشته پیامبران آمده است، پسرانسان رنجهای بسیار را باید تحمل کند و خوار و حقیر شمرده شود.^{۱۳} همچنان من به شما می‌گویم الیاس پیامبر آمد و مردم همان‌گونه که درباره او نوشته شده بود، هرچه خواستند با او کردند.»

عیسی پسری را که روح شیطانی داشت شفا می‌بخشد

(همچنان در متی ۱۷: ۱۴-۲۱ و لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

^{۱۴} وقتی عیسی نزد شاگردان دیگرش رسید، جمعیت بزرگی را دید که دور آنها ایستاده‌اند و علمای شریعت با شاگردان بحث می‌کنند.
^{۱۵} همین‌که جمعیت مردم عیسی را دیدند، با تعجب فراوان دوان دوان به استقبال او رفتند و به او سلام دادند.^{۱۶} عیسی از آنها پرسید: «درباره چه بحث می‌کنید؟»^{۱۷} مردی از میان جمعیت جواب داد و گفت: «استاد، من پسر را پیش تو آورده‌ام زیرا روح شیطانی او را گنگ کرده است.^{۱۸} در هر جایی که به او حمله کند او را به زمین می‌زند، دهانش کف می‌کند، دندانهایش به هم می‌چسبند و تمام بدنش از حرکت می‌ماند. از شاگردان تو خواستم روح شیطانی را از او بیرون کنند اما نتوانستند.»^{۱۹} عیسی به آنها جواب داد و گفت: «ای نسل بی‌ایمان تا چه وقت با شما باشم و شما را تحمل کنم؟ او را پیش من بیاورید.»^{۲۰} ایشان آن پسر را

پیش عیسی آوردند. روح شیطانی چون عیسی را دید، بر آن پسر حمله کرد. پسر بر زمین افتاد و از دهانش کف آمد. ^{۲۱} عیسی از پدرش پرسید: «چقدر وقت می شود به این حالت دچار است؟» پدرش جواب داد: «از طفولیت ^{۲۲} چندین بار وقتی که بالایش حمله کرد خود را در آب و آتش انداخت و نزدیک بود که از بین برود. اگر می توانی کاری انجام دهی پس به ما رحم نما و ما را کمک کن.» ^{۲۳} عیسی به او جواب داد: «چرا شک داری؟ برای کسی که ایمان دارد همه چیز ممکن است.» ^{۲۴} پدر آن پسر با صدای بلند گریه کنان گفت: «من ایمان دارم. کمک کن تا از بی ایمانی نجات یابم.» ^{۲۵} وقتی عیسی دید که مردم با عجله می آیند و دور او جمع می شوند، به روح شیطانی فرمان داد: «ای روح کرو و گنگ، به تو فرمان می دهم که از او بیرون بیا و دیگر به او داخل نشو!» ^{۲۶} آن روح چیغ زده، پسر را سخت تکان داد و از او بیرون آمد. آن پسر مانند بیجان بر زمین افتاده بود و عده بی گفتند: «او مُرده است.» ^{۲۷} اما عیسی دستش را گرفت و او را بلند کرد و او به پا ایستاد. ^{۲۸} عیسی به خانه رفت و شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟» ^{۲۹} عیسی گفت: «برای بیرون کردن این گونه ارواح، هیچ وسیله بی جز دعا وجود ندارد.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگش

(همچنان در متی ۱۷: ۲۲-۲۳ و لوقا ۹: ۴۳-۴۵)

^{۳۰} عیسی و شاگردانش از آن منطقه رفته و از راه ولایت جلیل به سفر خود ادامه دادند. عیسی نمی خواست کسی بداند او کجاست، ^{۳۱} زیرا به شاگردان خود تعلیم داده می گفت، من، پسرانسان،

به دست مردم تسلیم می شوم و آنها مرا می کشند، پس از آن که گشته شدم، در روز سوم دوباره زنده خواهم شد. ^{۳۲} اما آنها نمی فهمیدند که چه می گوید و می ترسیدند که از او بپرسند.

چه کسی بزرگتر است؟

(همچنان در متی ۱: ۱۸ - ۵ و لوقا ۹: ۴۶ - ۴۸)

^{۳۳} آنها به کپرناحوم آمدند و چون به خانه رسیدند عیسی از شاگردان پرسید: «در راه درباره چه بحث می کردید؟» ^{۳۴} آنها خاموش ماندند، زیرا که در راه بر این بحث می کردند که چه کسی در میان شان از همه بزرگتر است. ^{۳۵} عیسی نشست و آن دوازده شاگرد را پیش خود خواست و به آنها گفت: «کسی که می خواهد اول باشد، باید در آخر قرار بگیرد و خدمتگار همه گردد.» ^{۳۶} سپس کودکی را گرفت و او را در میان شان قرار داد. وقتی آن کودک را در آغوش گرفت، به آنها گفت: ^{۳۷} «هرکسی چنین کودکی را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده است و هرکسی مرا قبول کند، نه تنها مرا بلکه خدا را که مرا فرستاده است، نیز قبول کرده است.»

هرکس که بر ضد ما نیست، با ماست

(همچنان در لوقا ۹: ۴۹ - ۵۰)

^{۳۸} یوحنا به عیسی گفت: «استاد، ما کسی را دیدیم که به نام تو ارواح شیطانی را بیرون می کرد اما چون از گروه ما نبود کوشش کردیم مانع کار او شویم.» ^{۳۹} عیسی گفت: «او را منع نکنید، زیرا هیچ کسی نمی تواند به نام من معجزه کند و همزمان از من بد بگوید. ^{۴۰} چون هرکسی بر ضد ما نیست، با ماست. ^{۴۱} به یقین به

شما می‌گوییم که هرکسی برای شما به خاطر این که پیروان مسیح هستید، یک پیاله آب بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.

باعث وسوسه و لغزش کسی نشوید

(همچنان در متی ۱۸: ۶-۹ و لوقا ۱۷: ۱-۲)

^{۴۲} اما هرکسی یکی از کوچکترین شخصی را که به من ایمان دارد گمراه کند، برای او بهتر است که سنگ آسیاب به گردنش بیاویزند و به بحر انداخته شود. ^{۴۳} پس اگر دست باعث گناه در تو شود، آن را قطع کن، زیرا بهتر است بدون دست به زندگی ابدی راه یابی، از این که با دو دست به دوزخ بروی یعنی به آتشی که هیچ وقت خاموش نمی‌شود. [^{۴۴} جایی که کرمهای آن نمی‌میرند و آتشی که می‌سوزاند خاموش نمی‌شود.] ^{۴۵} و اگر پایت تو را گمراه کند، آن را قطع کن، زیرا بهتر است که لنگ وارد حیات شوی از این که با دو پا به جهنم انداخته شوی. [^{۴۶} جایی که کرمهای آن نمی‌میرند و آتشی که می‌سوزاند خاموش نمی‌شود.] ^{۴۷} و اگر چشمت باعث گناه در تو شود، آن را بکش، زیرا بهتر است که با یک چشم وارد پادشاهی خدا شوی تا این که با دو چشم به دوزخ بروی. ^{۴۸} جایی که کرمهای آن نمی‌میرند و آتشی که می‌سوزاند خاموش نمی‌شود.

^{۴۹} چون همه با آتش پاک و خالص می‌شوند. [قربانی با نمک مزه‌دار می‌شود.] ^{۵۰} نمک چیز خوب است اما اگر مزه خود را از دست بدهد، چگونه می‌توانید مزه آن را باز گردانید؟ پس شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنید.»

عیسی درباره طلاق تعلیم می دهد

(همچنان در متی ۱۹: ۱-۱۲ و لوقا ۱۶: ۱۸)

۱۰ عیسی از آنجا برخاسته به منطقه یهودیه در آن طرف

دریای اردن رفت. باز هم مردم دور او جمع شدند. عیسی مانند

همیشه به تعلیم دادن آنها شروع کرد. ^۲ عده بی فریسیان پیش عیسی

آمدند و کوشش کردند او را آزمایش کنند. پس از او پرسیدند: «آیا

جایز است که مرد زن خود را طلاق دهد؟» ^۳ عیسی در جواب به

آنها گفت: «موسی در این باره به شما چه امر کرده است؟» ^۴ آنها

جواب دادند: «موسی اجازه داده است که مرد با دادن

طلاق نامه بی به زن خود، از او جدا شود.» ^۵ عیسی به آنها گفت:

«به خاطر سنگدلی شما بود که موسی این حکم را برای تان نوشت

^۶ وگرنه خدا در ابتدای خلقت، انسان را به صورت مرد و زن

آفرید. ^۷ به همین دلیل مرد، پدر و مادر خود را مانده با زن خود

می پیوندد و هر دو یک تن می شوند. ^۸ آن دو یک تن واحد

می شوند. پس آنها دیگر دو نیستند بلکه یک تن می باشند. ^۹ پس

آنچه را که خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد.»

^{۱۰} در خانه، شاگردان باز هم درباره این موضوع از عیسی سوال

کردند. ^{۱۱} او به آنها گفت: «هرکس زن خود را طلاق دهد و با

زنی دیگر ازدواج کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است.

^{۱۲} همین طور اگر زنی از شوهر خود جدا شود و با مرد دیگری

ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.»

عیسی کودکان را برکت می دهد

(همچنان در متی ۱۹: ۱۳-۱۵ و لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

^{۱۳} عده‌یی از مردم کودکان خود را نزد عیسی آوردند تا بر آنها دست بگذارد اما شاگردان، مردم را برای این کار سرزنش کردند.
^{۱۴} وقتی عیسی این را دید، بسیار ناراحت شد و به شاگردان گفت: «بگذارید کودکان پیش من بیایند و مانع آنها نشوید، چون پادشاهی خدا به آنها تعلق دارد.»^{۱۵} به یقین بدانید تا کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هیچ وقت وارد آن نخواهد شد.»^{۱۶} سپس عیسی کودکان را در آغوش گرفته، دست بر آنها گذاشت و آنها را برکت داد.

دل‌بسته‌گی به ثروت مانع وارد شدن به پادشاهی خداست

(همچنان در متی ۱۹: ۱۶ - ۳۰ و لوقا ۱۸: ۱۸ - ۳۰)

^{۱۷} وقتی عیسی به راهش ادامه می‌داد، شخصی دویده در برابرش زانو زد و از او پرسید: «ای استاد نیکو، چه کنم تا زندگی ابدی را به دست آورم؟»^{۱۸} عیسی به او گفت: «چرا مرا نیکو می‌گویی؟ هیچ کس جز خدا نیکو نیست.»^{۱۹} احکام را می‌دانی: قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، تقلب نکن، پدر و مادر خود را احترام کن.»^{۲۰} آن شخص در جواب گفت: «استاد، من از نوجوانی همه اینها را بجا آورده‌ام.»^{۲۱} عیسی با محبت به او نگاه کرده گفت: «یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و میان فقرا تقسیم کن تا در بهشت گنجی داشته باشی و بعد بیا از من پیروی کن.»^{۲۲} ولی آن جوان غمگین و مأیوس شد و از آنجا رفت، زیرا بسیار ثروتمند بود.^{۲۳} عیسی به چهار طرف دید و به شاگردانش گفت: «داخل شدن ثروتمندان در پادشاهی خدا چقدر مشکل خواهد بود!»^{۲۴} شاگردان از سخنان او تعجب کردند اما عیسی باز

هم به آنها گفت: «ای فرزندان، داخل شدن در پادشاهی خدا چقدر مشکل است! ^{۲۵} گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از داخل شدن ثروتمندی به پادشاهی خداست.» ^{۲۶} شاگردان بی اندازه تعجب کردند و به یکدیگر گفتند: «پس چه کسی می تواند نجات یابد؟» ^{۲۷} عیسی به سوی آنها دید و گفت: «برای انسان این امر ناممکن است اما نه برای خدا، زیرا برای خدا همه چیز امکان دارد.» ^{۲۸} پطرس شروع به صحبت کرد: «ببین، ما همه چیز را ترک کرده و پیرو تو شده ایم.» ^{۲۹} عیسی فرمود: «بیقین بدانید که هرکس به خاطر من و خبرخوش، خانه و یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان و زمین خود را ترک نماید، ^{۳۰} در این دنیا صد برابر بیشتر خانه ها و برادران و خواهران، مادر و فرزندان و زمین و همراه آن رنجها به دست خواهد آورد و در آخرت زندگی ابدی نصیب او خواهد شد. ^{۳۱} بسیاری از آنها بی که اکنون اولاند، آخر خواهند شد و بسیاری که آخراند، اول خواهند شد.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگش

(همچنان در متی ۲۰: ۱۷-۱۹ و لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

^{۳۲} عیسی و شاگردانش در راهی که به سوی اورشلیم می رفت حرکت کردند و عیسی پیشاپیش شاگردان می رفت. شاگردان حیران بودند و کسانی که از عقب آنها می آمدند، بسیار ترسیده بودند. عیسی دوازده شاگرد خود را به گوشه بی بُرد و درباره آنچه که باید برایش واقع می شد، برای آنها شروع به سخن گفتن کرد. ^{۳۳} او به آنها گفت: «گوش کنید، ما به اورشلیم می رویم و من، پسرانسان، را به سران کاهنان و علمای شریعت تسلیم خواهند کرد و آنها مرا به مرگ محکوم کرده و تحویل بیگانه گان خواهند داد. ^{۳۴} آنها مرا مسخره

خواهند نمود و به رویم تُف خواهند انداخت، مرا شلاق خواهند زد و خواهند کُشت اما پس از سه روز، دوباره زنده خواهم شد.»

عیسی خدمت واقعی را توضیح می دهد

(همچنان در متی ۲۰:۲۰-۲۸)

^{۳۵} یعقوب و یوحنا پسران زبدي پیش عیسی آمده گفتند: «استاد، می خواهیم از تو تقاضا کنیم و تو آن را برای ما انجام بده.» ^{۳۶} او به آنها گفت: «چه می خواهید که برای تان انجام دهم؟» ^{۳۷} آنها جواب دادند: «به ما اجازه بده تا در تخت پادشاهی تو، یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم.» ^{۳۸} عیسی به ایشان گفت: «شما نمی دانید که چه می خواهید. آیا می توانید از پیاله بی که من می نوشم، بنوشید و یا رنجی را که من می کشم، بکشید؟» ^{۳۹} آنها جواب دادند: «بلی می توانیم.» عیسی به آنها گفت: «از پیاله بی که من می نوشم، خواهید نوشید و یا رنجی را که من می کشم، خواهید کشید.» ^{۴۰} اما نشستن در سمت راست و یا چپ من، کار من نیست. این برای کسانی است که از پیش برای شان تعیین شده است.»

^{۴۱} وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند از یعقوب و یوحنا آزرده شدند. ^{۴۲} عیسی آنها را پیش خود خواسته گفت: «شما می دانید که حکمرانان ملتها بر آنها حکمرانی می کنند و بزرگان شان بر آنها تسلط کامل دارند.» ^{۴۳} ولی در بین شما نباید چنین باشد بلکه هرکسی می خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید دیگران را خدمت نماید ^{۴۴} و هرکسی می خواهد رئیس باشد، باید غلام همه گردد. ^{۴۵} چون من، پسرانسان، نیامده ام تا خدمت شوم بلکه تا به دیگران خدمت کنم و جان خود را در راه بسیاری فدا سازم.»

شَفای بارتیمایوس نابینا

(همچنان در متی ۲۰:۲۹-۳۴ و لوقا ۱۸:۳۵-۴۳)

^{۴۶} آنها به شهر اریحا رسیدند. وقتی عیسی همراه با شاگردان و جمعیت بزرگ از شهر بیرون می‌رفت، نابینایی به نام بارتیمایوس، پسر تیمایوس در کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. ^{۴۷} وقتی او شنید که عیسی ناصری از آنجا می‌گذرد، شروع به فریاد زدن کرد و گفت: «ای عیسی، پسر داوود! به من رحم کن.» ^{۴۸} بسیاری او را سرزنش کردند و از او خواستند که آرام باشد. ولی او بلندتر چیغ زد: «ای پسر داوود! به من رحم کن!» ^{۴۹} عیسی ایستاد و امر کرد که آن مرد را پیش او بیاورند. آنها آن نابینا را صدا کردند و به او گفتند: «خوشحال باش، برخیز که تو را صدا دارد.»

^{۵۰} بارتیمایوس همان لحظه چین خود را به کناری انداخت و از جای خود بلند شد و پیش عیسی آمد. ^{۵۱} عیسی به او گفت: «چه می‌خواهی تا برایت انجام دهم؟» مرد نابینا به عیسی گفت: «استاد، می‌خواهم بار دیگر بینا شوم.» ^{۵۲} عیسی به او گفت: «برو، ایمانت تو را شفا داده است.» او فوراً بینایی خود را باز یافت و به دنبال عیسی رفت.

عیسی پیروزمندان به اورشلیم وارد می‌شود

(همچنان در متی ۲۱:۱-۱۱ و لوقا ۱۹:۲۸-۴۴ و یوحنا ۱۲:۱۲-۱۲)

(۱۹)

۱۱ وقتی به بیت فاجی و بیت عنیا در کوه زیتون که نزدیک اورشلیم است رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد و ^۲ به آنها گفت: «به قریه‌یی که رو به روی تان می‌آید، بروید.

همین‌که به آنجا رسیدید، گره‌خری را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید.^۳ اگر کسی پرسید: چرا این کار را می‌کنید؟ بگویید که سرور ما آن را کار دارد و بعد از آن او این گره‌خر را دوباره به اینجا خواهد فرستاد.»

آن دو شاگرد رفتند و در کوچه‌ای گره‌خری را دیدند که پیش دری بسته شده بود. وقتی که آن را باز می‌کردند،^۵ بعضی از کسانی که در آنجا ایستاده بودند، به آنها گفتند: «چرا این گره‌خر را باز می‌کنید؟»^۶ شاگردان همان‌طور که عیسی به ایشان گفته بود جواب دادند، پس آنها را اجازه دادند که بروند.^۷ گره‌خر را پیش عیسی آوردند و شاگردان چپنهای خود را روی آن گره‌خر انداختند و عیسی بر آن سوار شد.^۸ بسیاری مردم چپنهای خود و عده‌یی هم شاخه‌های برگ‌دار را که از مزرعه‌ها بریده بودند، در راه او فرش کردند.^۹ کسانی که پیشاپیش عیسی می‌رفتند و هم‌آنهايي که از دنبال آنها می‌آمدند، با فریاد می‌گفتند:

«زنده باد! ای پادشاه! مبارک باد آن که به نام خداوند می‌آید.

^{۱۰} مبارک باد پادشاهی پدر ما داوود که در حال آمدن است،

حمد و ستایش بر خداوند!»

^{۱۱} عیسی وارد اورشلیم شد و به خانه‌خدا رفت. در آنجا همه چیز را از نظر گذرانید. اما چون شام بود با آن دوازده شاگرد به بیت‌عنیا رفت.

مثل درخت انجیر بی ثمر

(همچنان در متی ۲۱: ۱۸-۱۹)

^{۱۲} روز بعد، وقتی آنها از بیت عنیا بیرون آمدند، عیسی در راه گرسنه شد. ^{۱۳} از دور درخت انجیر پُر برگ را دید و رفت تا ببیند آیا می‌تواند چیزی در آن پیدا کند. وقتی به آن رسید، جز برگ چیزی ندید چون هنوز فصل انجیر نبود. ^{۱۴} پس به درخت گفت: «دیگر کسی از میوه تو نخواهد خورد.» و شاگردانش این را شنیدند.

عیسی خانه خدا را از وجود فروشنده‌گان پاک می‌کند

(همچنان در متی ۲۱: ۱۲-۱۷ و لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸ و یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

^{۱۵} عیسی و شاگردانش به اورشلیم آمدند. عیسی داخل خانه خدا شد و شروع به بیرون راندن کسانی کرد که حیوانات را برای قربانی در خانه خدا خرید و فروش می‌کردند. او میزهای صرافان و چوکیهای کبوتر فروشان را چپه کرد. ^{۱۶} او به هیچ‌کس اجازه نمی‌داد که برای بُردن اموال از صحن خانه خدا عبور کند. ^{۱۷} پس به مردم تعلیم داد: «نوشته شده است: «خانه من خانه دعا برای تمام قومهای جهان خواهد بود.» اما شما آن را لانه دزدان ساخته‌اید.» ^{۱۸} سران‌کاهنان و علمای شریعت که این را شنیدند، راهی می‌پالیدند که عیسی را از بین ببرند، زیرا از او می‌ترسیدند چون همه مردم از تعالیم او در حیرت افتاده بودند. ^{۱۹} وقتی شام شد، عیسی و شاگردانش از شهر بیرون رفتند.

مثل درخت انجیر نمونه قدرت ایمان است

(همچنان در متی ۲۱: ۲۰-۲۲)

^{۲۰} صبح روز بعد وقتی از راه می‌گذشتند، دیدند که آن درخت انجیر از ریشه خشک شده است. ^{۲۱} پطرس آن را به یاد آورد و عیسی را صدا زده گفت: «استاد، ببین، درخت انجیری را که لعنت کردی خشک شده است.» ^{۲۲} عیسی در جواب آنها گفت: «به خدا ایمان داشته باشید! ^{۲۳} به یقین من برای تان می‌گویم، اگر کسی به این کوه بگوید که حرکت کن و به بحر پرتاب شو و شک به دل راه ندهد بلکه ایمان داشته باشد، هرچه می‌گوید همان می‌شود. ^{۲۴} بنابراین به شما می‌گویم، آنچه را با ایمان و دعا طلب کنید، به شما داده خواهد شد. ^{۲۵} وقتی برای دعا ایستاده می‌شوید، اگر از کسی بدی دیده‌اید، او را ببخشید تا پدرآسمانی شما هم خطاهای شما را ببخشد. ^{۲۶} [اما اگر شما دیگران را نبخشید، پدرآسمانی شما هم خطاهای شما را نخواهد بخشید.]»

عیسی صلاحیت خود را توضیح می‌دهد

(همچنان در متی ۲۳: ۲۱-۲۷ و لوقا ۱: ۲۰-۸)

^{۲۷} آنها بار دیگر به اورشلیم آمدند. هنگامی که عیسی در خانه خدا قدم می‌زد، سران کاهنان، علمای شریعت و بزرگان قوم پیش او آمده، ^{۲۸} از او پرسیدند: «به کدام صلاحیت این کارها را می‌کنی؟ چه کسی به تو چنین صلاحیت داده است که این کارها را انجام دهی؟» ^{۲۹} عیسی به آنها گفت: «من هم از شما سوال دارم. اگر جواب دادید به شما خواهم گفت که با کدام صلاحیت این کارها را می‌کنم. ^{۳۰} آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب

انسان؟ به من جواب بدهید.»^{۳۱} آنها با یکدیگر مشوره کردند که اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت پس چرا به او ایمان نیاوردید؟^{۳۲} اما اگر بگوییم از جانب انسان بود، چه می‌شود؟ آنها از مردم می‌ترسیدند زیرا همه یحیی را پیامبر می‌دانستند.^{۳۳} پس در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی به ایشان گفت: «پس من هم نمی‌گویم که با کدام صلاحیت این کارها را می‌کنم.»

مَثَل تَاكِسْتَان و باغبانان

(همچنان در متی ۲۱: ۳۳-۴۶ و لوقا ۹: ۲۰-۱۹)

۱۲ عیسی برای آنها با مَثَلها صحبت می‌کرد و چنین گفت: «مردی تَاكِسْتَانی ساخت و دَوْر آن دیوار کشید و در آن چرخُشتی و یک برج مراقبت هم ساخت و سپس آن را به باغبانان به اجاره داد و خود به مسافرت رفت.^۲ در موسم انگور، غلام خود را پیش باغبانان فرستاد تا حصهٔ خود را از میوهٔ تَاكِسْتَان بگیرد.^۳ اما باغبانان آن غلام را گرفته، لت و کوب کردند و دست خالی بازگردانیدند.^۴ صاحب تَاكِسْتَان غلام دیگری نزد ایشان فرستاد. آنها بر سر او زده و او را با بی‌احترامی برگرداندند.^۵ صاحب تَاكِسْتَان باز هم غلام دیگری فرستاد، او را کُشتند. همین‌گونه بسیار کسان دیگر را یا زدند و یا کُشتند.^۶ صاحب تَاكِسْتَان فقط یک کس دیگر داشت که بفرستد، آن هم پسر عزیزش بود، آخر او را هم فرستاد و گفت: «آنها پسر مرا احترام خواهند کرد.»^۷ اما باغبانان به یکدیگر گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکُشیم تا صاحب تَاكِسْتَان شویم.»^۸ آنها پسر را گرفتند و او را کُشتند و از تَاكِسْتَان بیرون انداختند.^۹ پس صاحب تَاكِسْتَان با آنها چه خواهد

کرد؟ او می‌آید، باغبانان را می‌کشد و تاکستان را به دیگران واگذار می‌کند. ^{۱۰} آیا این کلام را نخوانده‌اید: «آن سنگی را که معماران رد کردند، به سنگ اصلی تهداب در آمده است. ^{۱۱} چون ارادهٔ خداوند چنین بوده و در نظر ما عجیب و حیرت‌انگیز است.»»

^{۱۲} رهبران یهود می‌خواستند که عیسی را دستگیر کنند، به‌خاطری که فهمیده بودند مثل او متوجه آنهاست. اما از مردم می‌ترسیدند، پس او را ترک کردند و رفتند.

جواب هوشیارانهٔ عیسی در مورد پرداخت مالیات

(همچنان در متی ۲۲: ۱۵-۲۲ و لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

^{۱۳} رهبران یهود عده‌یی از فریسیان و طرفداران هیروودیس را فرستادند تا عیسی را با گفته‌های خودش به دام اندازند. ^{۱۴} آنها نزد او آمده گفتند: «استاد، می‌دانیم که تو شخص راستگو هستی و از کسی طرفداری نمی‌کنی، چون به ظاهر اشخاص نمی‌بینی بلکه با راستی راه خدا را تعلیم می‌دهی. آیا دادن مالیات به امپراتور روم رواست یا نه؟ آیا باید مالیات بدهیم یا نه؟» ^{۱۵} عیسی به دسیسه‌شان پی بُرد و گفت: «چرا مرا امتحان می‌کنید؟ یک سکهٔ نقره بیاورید تا ببینم.» ^{۱۶} آنها سکه را برایش آوردند. او به آنها گفت: «نقش و نام چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «از امپراتور.» ^{۱۷} پس عیسی گفت: «آنچه را از امپراتور است به امپراتور بدهید و آنچه را از خداست به خدا بدهید.» و آنها از سخنان او تعجب کردند.

عیسی درباره رستاخیز مُرده‌گان صحبت می‌کند

(همچنان در متی ۲۲:۲۳-۳۳ و لوقا ۲۰:۲۷-۴۰)

^{۱۸} بعد عده‌یی از صدوقیان که منکر زنده شدن پس از مرگ بودند، نزد عیسی آمده و از او سوال نمودند: ^{۱۹} «استاد، موسی برای ما نوشته است اگر مردی بمیرد و زنش بدون اولاد باشد، برادرش باید آن زن را بگیرد تا برای برادر خود فرزندان بی‌آورد. ^{۲۰} هفت برادر بودند، اولین زنی گرفت و بدون اولاد مُرد، ^{۲۱} بعد دومین آن زن را گرفت و او هم بی‌اولاد مُرد. همین‌طور سومین. ^{۲۲} بالاخره هر هفت آنها مُردند و هیچ اولادی بجا نگذاشتند. پس از همه، آن زن هم مُرد. ^{۲۳} در روز رستاخیز وقتی که آنها دوباره زنده شوند، او زن کدام یک از آنها خواهد بود؟ زیرا او زن هر هفت‌شان بود.» ^{۲۴} عیسی در جواب آنها گفت: «شما گمراه شده‌اید، نه از نوشته‌های پیامبران چیزی می‌فهمید و نه قدرت خدا را می‌دانید. ^{۲۵} زیرا وقتی آنها پس از مرگ برخیزند، دیگر نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند بلکه مانند فرشته‌گان در آسمان می‌باشند. ^{۲۶} و اما درباره زنده شدن پس از مرگ، مگر تا به حال در کتاب موسی در داستان بُتّه سوزان نخوانده‌اید که چگونه خدا با او سخن گفت و فرمود: «من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.» ^{۲۷} خدا، خدای مُرده‌گان نیست بلکه خدای زنده‌گان است، شما بسیار اشتباه می‌کنید.»

بزرگترین حکم شریعت

(همچنان در متی ۲۲:۳۴-۴۰ و لوقا ۱۰:۲۵-۲۸)

^{۲۸} یکی از علمای شریعت پیش آمد و بحث آنها را شنید و دید که

عیسی جواب خوبی به آنها داده است، پس از عیسی پرسید:

«مهمترین حکم خدا کدام است؟» ^{۲۹} عیسی به او جواب داد:

«اولین حکم چنین است: بشنو ای اسرائیل، خداوند، خدای ما یکتا و یگانه است ^{۳۰} و خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام روح و تمام فکر و تمام قوت خود دوست بدار. ^{۳۱} و دوم مانند اول است و آن این که همسایه‌ات را مانند خود دوست بدار. هیچ حکم بزرگتر از این دو وجود ندارد.» ^{۳۲} عالم شریعت به او گفت:

«استاد، درست است، راست گفתי زیرا خدا یکی است و جز او خدایی نیست. ^{۳۳} و دوست داشتن خدا با تمام دل، تمام عقل، و تمام قدرت و همسایه خود را مانند خود دوست داشتن، از تمام قربانی‌ها مهمتر است.» ^{۳۴} وقتی عیسی دید که جواب حکیمانه داده است، به او گفت: «تو از پادشاهی خدا دور نیستی.» بعد از آن دیگر هیچ کس جرأت نمی‌کرد که از عیسی سوال کند.

مسیح پسر کیست؟

(همچنان در متی ۲۲: ۴۱-۴۶ و لوقا ۲۰: ۴۱-۴۴)

^{۳۵} هنگامی که عیسی در خانه خدا تعلیم می‌داد چنین سوال کرد:

«علمای شریعت چگونه می‌توانند بگویند که مسیح پسر داوود است؟ ^{۳۶} در حالی که خود داوود به وسیله روح مقدس گفت:

«خداوند به سرورم فرمود: در دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.» ^{۳۷} پس وقتی خود داوود مسیح را سرورم می‌خواند، او چگونه می‌تواند پسر داوود باشد؟» اکثر مردم، با اشتیاق به سخنان او گوش می‌دادند.

مسیح در مورد ریاکاران هشدار می‌دهد

(همچنان در متی ۱:۲۳ - ۳۶ و لوقا ۲۰:۴۵ - ۴۷)

^{۳۸} عیسی در جریان تعالیم خود به آنها گفت: «از علمای شریعت احتیاط کنید که دوست دارند با چپنهای دراز خودنمایی کنند. آنها خوش دارند که مردم در بازارها و جاهای مهم دیگر آنها را سلام گویند ^{۳۹} و در کنیسه‌ها در صف اول و در مهمانیها در بالای مجلس بنشینند. ^{۴۰} آنها مال بیوه‌زنان را می‌خورند اما برای خودنمایی دعای خود را درازتر می‌کنند. آنها شدیدترین جزا را خواهند دید.»

هدیه بیوه زن فقیر

(همچنان در لوقا ۲۱:۱ - ۴)

^{۴۱} عیسی در برابر صندوق خزانه خانه خدا نشسته بود و می‌دید که چگونه اشخاص به آن پول می‌اندازند. کسانی که ثروتمند بودند، پول زیاد می‌انداختند. ^{۴۲} در آنجا یک بیوه زن فقیر هم آمد و دو سکه که تقریباً دو روپیه می‌شد به صندوق انداخت. ^{۴۳} عیسی شاگردانش را پیش خود خواست و گفت: «به یقین به شما می‌گویم که این بیوه زن فقیر بیش از همه کسانی که در صندوق پول انداختند، پول داده است. ^{۴۴} چون آنها از پول اضافی خود دادند اما این بیوه زن با وجود تنگدستی خود، تمام دارایی خود را داد.»

عیسی ویرانی خانه خدا را پیشگویی می‌کند

۱۳^۱ وقتی عیسی از خانه خدا خارج می شد یکی از شاگردانش به او گفت: «استاد، این سنگها و ساختمانهای بزرگ و زیبا را ببین!»^۲ عیسی در جواب او گفت: «این ساختمانهای بزرگ را می بینی؟ هیچ یک از سنگهای آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه ویران خواهد شد.»

عیسی وقایع آخر زمان را پیشگویی می کند

(همچنان در متی ۲۴:۳ - ۱۴ و لوقا ۲۱:۷ - ۱۹)

۳ وقتی عیسی بر کوه زیتون روبه روی خانه خدا نشسته بود، پطرس، یعقوب، یوحنا و اندریاس به طور خصوصی از او پرسیدند: «به ما بگو، چه زمان این چیزها واقع خواهد شد؟ نشانی نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟»^۴ عیسی در جواب شان چنین به سخن گفتن آغاز کرد: «احتیاط کنید که کسی شما را فریب ندهد. زیرا بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت: «من مسیح هستم.» و بسیاری را گمراه خواهند کرد.^۵ زمانی می آید که خبر جنگها به گوش تان خواهد رسید. پس ترسان نشوید، زیرا چنین وقایع باید رخ دهد اما پایان کار هنوز نرسیده است.^۶ یک قوم با قوم دیگر و کشوری با کشور دیگر جنگ خواهد کرد. در بسیاری جاها زلزله ها روی خواهند داد و قحطی خواهد شد. این چیزها مانند شروع درد زایمان است.»

۹ اما متوجه خودتان باشید، شما را به شوراها و محکمه ها خواهند سپرد و در کنیسه ها شلاق خواهند زد. به خاطر من شما را به حضور حکمرانان و پادشاهان خواهند بُرد تا در مقابل آنها شهادت

دهید. ^{۱۰} اول باید خبرخوش به تمام ملتها برسد. ^{۱۱} پس وقتی شما را دستگیر می‌کنند و تسلیم می‌نمایند، پیش از پیش تشویش نکنید که چه بگویید بلکه آنچه را که در آن ساعت به وسیله روح مقدس به شما گفته می‌شود همان را بگویید، زیرا اوست که سخن می‌گوید، نه شما. ^{۱۲} برادر، برادر را و پدر، پسر را تسلیم مرگ خواهد نمود. فرزندان بر ضد پدران و مادران خود برخوانند خاست و باعث گشته شدن آنها خواهند شد. ^{۱۳} همه مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شما نفرت خواهند داشت اما هرکس تا آخر ثابت بماند، نجات خواهد یافت.

پیشگویی در مورد وقایع هیبتناک

(همچنان در متی ۲۴: ۱۵-۲۸ و لوقا ۲۱: ۲۰-۲۴)

^{۱۴} اما هرگاه آن «پلید ویرانگر» را که از زبان دانیال نبی گفته شده است در جایی که نباید باشد، برقرار ببینید (خواننده خوب دقت کند)، کسانی که در یهودیه هستند به کوه‌ها فرار کنند. ^{۱۵} اگر کسی روی بام خانه باشد، نباید برای بردن چیزی پایین بیاید و وارد خانه شود. ^{۱۶} و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بردن چین خود به خانه برگردد. ^{۱۷} وای به حال زنانی که در آن روزها حامله یا شیرده هستند! ^{۱۸} دعا کنید که این چیزها در زمستان پیش نیاید، ^{۱۹} زیرا در آن روزها چنان مصیبتی روی خواهد داد که از زمانی که خدا دنیا را آفرید تا به حال مانند آن دیده نشده است و دیگر هم دیده نخواهد شد. ^{۲۰} اگر خداوند آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جاننداری زنده نمی‌ماند اما خدا به خاطر مردم برگزیده خود آن روزها را کوتاه کرده است. ^{۲۱} پس در آن زمان اگر کسی به شما بگوید: «نگاه کن، مسیح اینجا یا آنجاست»، آن را باور نکنید.

^{۲۲} زیرا کسانی که به دروغ ادعا می‌کنند مسیح یا پیامبر هستند، ظهور خواهند کرد و چنان نشانه‌ها و معجزه‌هایی از خود نشان خواهند داد تا حتی اگر امکان داشته باشد، برگزیده‌گان خدا را هم گمراه کنند. ^{۲۳} متوجه باشید من شما را از همهٔ این چیزها پیش از پیش باخبر کرده‌ام.

مسیح با جلال و شکوه بر ابرهای آسمان می‌آید

(همچنان در متی ۲۴: ۲۹-۳۱ و لوقا ۲۱: ۲۵-۲۸)

^{۲۴} اما در آن روزها بعد از آن مصیبت، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ^{۲۵} ستاره‌ها از آسمان فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. ^{۲۶} آن وقت مردم پسرانسان را خواهند دید که با قدرت عظیم و جلال بیش از حد، بر روی ابرها می‌آید. ^{۲۷} او فرشته‌گان خود را می‌فرستد تا برگزیده‌گان خدا را از چهار گوشهٔ جهان و از یک کرانه تا کرانهٔ دیگر آسمان جمع کنند.

درسی از درخت انجیر

(همچنان در متی ۲۴: ۳۲-۳۵ و لوقا ۲۱: ۲۹-۳۳)

^{۲۸} از درخت انجیر درس بیاموزید. هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زنند و برگ می‌آورند، شما می‌دانید که تابستان نزدیک است. ^{۲۹} به همین‌گونه وقتی این چیزها را می‌بینید، می‌دانید که آخر کار نزدیک و در حال انجام شدن است. ^{۳۰} من به یقین برای شما می‌گویم که تا همهٔ این چیزها رُخ ندهد، این نسل از بین نخواهد رفت. ^{۳۱} آسمان و زمین از بین خواهند رفت اما سخنان من هرگز از بین نخواهند رفت.

زمان ظهور مسیح نا معلوم است

(همچنان در متی ۲۴: ۳۶-۴۴)

^{۳۲} اما از آن روز و ساعت هیچ کس خبر ندارد، نه فرشته‌گان آسمان و نه پسر؛ فقط پدر از آن آگاه است. ^{۳۳} هوشیار و بیدار باشید و دعا کنید، زیرا شما نمی‌دانید آن زمان چه وقت می‌آید. ^{۳۴} زیرا آمدن آن روز، مانند شخصی است که به سفر رفته و صلاحیت خانه خود را به غلامان سپرده است تا هر کس کار خود را انجام دهد و به دروازه‌بان امر کرده است تا گوش به زنگ باشد. ^{۳۵} پس بیدار باشید چون نمی‌دانید که صاحب خانه چه وقت می‌آید. شب یا نصف شب، وقت بانگ خروس یا صبح. ^{۳۶} مبادا او ناگهان بیاید و شما را در خواب ببیند. ^{۳۷} آنچه را به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

دسیسه قتل عیسی توسط علمای شریعت

(همچنان در متی ۱: ۲۶-۵ و لوقا ۱: ۲۲-۲ و یوحنا ۱۱: ۴۵-۵۳)

۱۴ ^۱ دو روز به عید فصّح و عید نان فطیر مانده بود. سران کاهنان و علمای شریعت تلاش می‌کردند که با نیرنگ عیسی را دستگیر کنند و بکشند. ^۲ اما آنها گفتند: «این کار را نباید در ایام عید انجام دهیم، مبادا مردم شورش کنند.»

ریختن عطر بر عیسی

(همچنان در متی ۶: ۲۶-۱۳ و یوحنا ۱: ۱۲-۸)

^۳ وقتی عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون جذامی بر سر دسترخوان نشسته بود، زنی با یک ظرف مرمرین که پُر از عطر

گران قیمت سنبل خالص بود، وارد شد و عطردان را شکست و
 عطر را بر سر عیسی ریخت. ^۴ در آنجا عده‌یی بودند که با
 عصبانیت به یکدیگر گفتند: «چرا چنین عطری تلف شد؟
^۵ می‌شد آن را به بیش از سه صد سکهٔ نقره فروخت و پولش را به
 فقرا داد.» آنها آن زن را سرزنش کردند. ^۶ اما عیسی گفت: «او را
 بگذارید، چرا او را آزار می‌دهید؟ او کار خوبی برای من کرده
 است. ^۷ زیرا فقرا همیشه در بین شما خواهند بود و هر وقت
 بخواهید می‌توانید به آنها کمک کنید، اما مرا همیشه نزد خود
 نخواهید داشت. ^۸ این زن هرچه توانست برایم انجام داد. او با
 ریختن آن عطر بر من، پیش از پیش بدن مرا برای دفن آماده کرد.
^۹ من به یقین برای شما می‌گویم که در هر جای دنیا که این
 خبر خوش موعظه شود، از این زن و کاری که انجام داده است، یاد
 خواهد شد.»

یهودای اسخریوطی به عیسی خیانت می‌کند

(همچنان در متی ۱۴:۲۶ - ۱۶ و لوقا ۲۲:۳ - ۶)

^{۱۰} پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده شاگرد بود، پیش
 سران کاهنان رفت تا عیسی را به آنها تسلیم نماید. ^{۱۱} آنها وقتی این
 را شنیدند، خوشحال شدند و به او وعدهٔ پول دادند. یهودا به دنبال
 فرصت مناسب بود تا عیسی را تسلیم کند.

عیسی عید فصیح را با شاگردان تجلیل می‌کند

(همچنان در متی ۱۷:۲۶ - ۲۵ و لوقا ۷:۲۲ - ۱۴، ۲۲:۲۱ - ۲۳ و

یوحنا ۱۳:۲۱ - ۳۰)

^{۱۲} در اولین روز عید نان فطیر، یعنی در وقتی که قربانی عید را ذبح

می‌کردند، شاگردان از عیسی پرسیدند: «در کجا می‌خواهی نان
فِصَح را برایت آماده کنیم؟»^{۱۳} عیسی دو نفر از شاگردان خود را
فرستاد و به آنها گفت: «به شهر بروید و در آنجا مردی را با
کوزه‌ای آب خواهید دید. به دنبال او بروید،^{۱۴} به هر جا که او وارد
شد، شما هم بروید و به صاحب خانه بگویید: «استاد می‌گوید آن
اطاقی که من با شاگردانم غذای فِصَح را در آنجا خواهم خورد،
کجاست؟»^{۱۵} او بالاخانه‌ای را که بزرگ و فرش شده است به شما
نشان خواهد داد. در آنجا همه چیز را برای ما تهیه کنید.»
^{۱۶} شاگردان به شهر رفتند و همه چیز را آن‌طور که او گفته بود،
یافتند و نان فِصَح را آماده کردند.

^{۱۷} در وقت شب عیسی با آن دوازده شاگرد به آنجا آمد. ^{۱۸} وقتی که
آنها کنار دسترخوان نشسته، نان می‌خوردند، عیسی به آنها گفت:
«من به یقین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد
کرد.»^{۱۹} آنها غمگین شدند و هر یک‌شان از او پرسیدند: «آیا آن
شخص من هستم؟»^{۲۰} عیسی به آنها جواب داد: «او یکی از شما
دوازده نفر است که با من در یک کاسه دست خود را فرو می‌برد.
^{۲۱} همان‌گونه که در نوشته‌های پیامبران آمده است، من، پسرانسان،
خواهم مُرد. اما وای بر آن کس که به پسرانسان خیانت کند. برای
آن شخص بهتر می‌بود که هرگز به دنیا نمی‌آمد.»

تجلیل مراسم شام خداوند

(همچنان در متی ۲۶: ۲۶ - ۳۰ و لوقا ۲۲: ۱۵ - ۲۰ و اول قرن‌تینان

۱۱: ۲۳ - ۲۵)

^{۲۲} وقتی که نان می‌خوردند، عیسی نان را گرفته و پس از شکرگزاری
آن را پاره کرد و به شاگردان داد و به آنها گفت: «بگیرید، این

است بدن من.»^{۲۳} بعد پیاله را گرفت و پس از شکرگزاری به آنها داد و همه از آن نوشیدند.^{۲۴} عیسی گفت: «این است خون من که در عهد و پیمان برای بسیاری ریخته می‌شود.^{۲۵} راستی برای شما می‌گویم که دیگر از این شربت انگور نخواهم نوشید تا آن روزی که در پادشاهی خدا آن را دوباره بنوشم.»^{۲۶} پس از آن سرودی خواندند و به طرف کوه زیتون رفتند.

عیسی انکار کردن پطرس را پیشگویی می‌کند

(همچنان در متی ۲۶: ۳۱-۳۵ و لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴ و یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

^{۲۷} عیسی به آنها گفت: «همه شما مرا ترک خواهید کرد، چون در نوشته‌های پیامبران آمده است: «چوپان را می‌زنم و گوسفندها پراکنده خواهند شد.»^{۲۸} اما پس از آن که دوباره زنده شوم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۲۹} اما پطرس به او گفت: «اگر همه از تو روی بگردانند، من به هیچ وجه تو را ترک نخواهم کرد.»^{۳۰} عیسی به او گفت: «راستی به تو می‌گویم که امروز، همین امشب پیش از این که خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه مرتبه خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»^{۳۱} اما پطرس با تأکید گفت: «حتی اگر لازم باشد که با تو بمیرم، تو را انکار نخواهم کرد.» دیگران هم همین را گفتند.

دعای عیسی

(همچنان در متی ۲۶: ۳۶-۴۶ و لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

^{۳۲} وقتی به محلی به نام جتسیمانی رسیدند، عیسی به شاگردانش گفت: «شما در اینجا بنشینید تا من دعا کنم.»^{۳۳} او پطرس،

يعقوب و يوحنا را با خود بُرد. عيسى كه بسيار پريشان و دلتنگ شده بود، ^{۳۴} به آنها گفت: «روح من بسيار غمگين است، حتى نزديك به مرگ هستم، شما اينجا بمانيد و بيدار باشيد.» ^{۳۵} عيسى كمى از آنجا دور شد و بر روى زمين افتاده دعا كرد كه اگر ممكن باشد آن ساعت از او بگذرد. ^{۳۶} پس گفت: «آبا، اى پدر! همه چيز براى تو ممكن است. اين پياله را از من دور ساز، اما نه به خواست من بلكه به اراده تو.» ^{۳۷} بعد نزد شاگردان آمد وديد كه آنها خوابيده‌اند، پس به پطرس گفت: «اى شمعون، خواب هستى؟ آيا نمى توانستى يك ساعت بيدار بمانى؟» ^{۳۸} بيدار باشيد و دعا كنيد تا دچار وسوسه نشويد، زيرا روح مى خواهد اما جسم ناتوان است.» ^{۳۹} عيسى بار ديگر رفت و همان دعا را كرد. ^{۴۰} عيسى آمد و باز هم شاگردان خواب بودند، زيرا نمى توانستند كه چشمان خود را باز نگهدارند. هيچ نمى فهميدند چه جواب به او بدهند. ^{۴۱} عيسى بار سوم آمد و به ايشان گفت: «هنوز هم در خوابيد و استراحت مى كنيد؟ بس است! ساعتى كه رسيدنى بود رسيد. اکنون من، پسرانسان، به دست گناهكاران تسليم داده مى شوم. ^{۴۲} برخيزيد برويم، آن كسى كه مرا تسليم مى كند، حالا مى رسد.»

عيسى را دستگير مى كنند

(همچنان در متى ۲۶: ۴۷-۵۶ و لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳ و يوحنا ۱۸: ۱-۱۲)

(۱۲)

^{۴۳} عيسى هنوز سخن مى گفت كه يهودا يكي از آن دوازده شاگرد همراه با گروه زيادى از كسانى كه شمشير و چوب به دست داشتند و از جانب سران كاهنان، علمائى شريعت و بزرگان قوم فرستاده شده

بودند، به آنجا رسیدند.^{۴۴} کسی که عیسی را تسلیم می‌کرد به آن جمعیت نشانی داده بود که: «هرکسی را که بوسیدم همان شخص عیسی است، او را بگیرد و با مراقبت کامل ببرید.»^{۴۵} پس همین که یهودا به آنجا رسید، زود پیش عیسی رفت و گفت: «ای استاد!» و او را بوسید.^{۴۶} آنها عیسی را گرفتند و محکم بستند.^{۴۷} اما یکی از کسانی در آنجا ایستاده بود، شمشیر خود را کشید و به غلام کاهن اعظم حمله کرد و گوش او را برید.^{۴۸} عیسی به آنها گفت: «مگر من کدام یاغی هستم که با شمشیر و چوب برای گرفتاری من آمده‌اید؟»^{۴۹} من هر روز در خانه خدا در حضور شما تعلیم می‌دادم و شما مرا گرفتار نکردید. اما لازم است تا نوشته‌های پیامبران تکمیل گردد.»^{۵۰} در این وقت همه شاگردان او را ترک کردند و از آنجا گریختند.^{۵۱} جوانی که با یک پارچه کتان بدن خود را پوشانیده بود، به دنبال او رفت. آنها او را هم گرفتند،^{۵۲} اما او آنچه را بر تن داشت، رها نمود و برهنه فرار کرد.

عیسی در برابر شورای یهود

(همچنان در متی ۲۶: ۵۷-۶۸ و لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵، ۲۲: ۶۳-۷۱ و یوحنا ۱۸: ۱۲-۱۴، ۱۸: ۱۹-۲۴)

^{۵۳} عیسی را پیش کاهن اعظم بُردند و در آنجا سران کاهنان، بزرگان قوم و علمای شریعت همه جمع شده بودند.^{۵۴} پطرس از دور به دنبال او آمد و داخل حویلی کاهن اعظم شد و بین خدمتگاران پهلوی آتش نشست تا خود را گرم کند.^{۵۵} سران کاهنان و تمام شورای یهود می‌خواستند که شاهدانی بر ضد عیسی بیابند تا حکم اعدامش را صادر کنند اما نیافتند.^{۵۶} بسیاری بر ضد او شهادت دروغ دادند اما شهادتهای شان یکسان نبود.^{۵۷} عده‌ی بلند شدند و

به دروغ شهادت داده گفتند: ^{۵۸} «ما از او شنیده‌ایم که می‌گفت: من این خانه خدا را که به دست انسان ساخته شده است، ویران می‌کنم و در سه روز عبادتگاه دیگری می‌سازم که به دست انسان ساخته نشده باشد» ^{۵۹} ولی شهادت‌های آنها باز هم یکی نبود.

^{۶۰} کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «آیا به تهمت‌های که این شاهدان به تو می‌زنند، جواب نمی‌دهی؟» ^{۶۱} اما عیسی خاموش بود و هیچ جوابی نمی‌داد. باز کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» ^{۶۲} عیسی گفت: «من هستم. شما پسرانسان را خواهید دید که بر دست راست خدای قادر مطلق نشسته و سوار بر ابرهای آسمان می‌آید.»

^{۶۳} کاهن اعظم لباس خود را پاره کرد و گفت: «چه احتیاجی به شاهدان دیگر داریم؟» ^{۶۴} شما این کفر را شنیدید. رأی شما چیست؟» همه آنها او را به اعدام محکوم کردند. ^{۶۵} عده‌ی بر او توف انداختند و چشمانش را بسته و با مشت او را می‌زدند و می‌گفتند: «بگو، چه کسی تو را زد؟» خدمتگاران هم او را لت و کوب کردند.

پطرس عیسی را انکار می‌کند

(همچنان در متی ۲۶: ۶۹-۷۵ و لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲ و یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸، ۲۵: ۲۷)

^{۶۶} پطرس هنوز در روی حویلی در پایین ساختمان بود که یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد ^{۶۷} و او را دید که خود را گرم می‌کند، به طرف او رفته و گفت: «تو هم همراه عیسی ناصری بودی!»

^{۶۸} اما پطرس انکار کرده گفت: «من اصلاً نمی‌دانم که تو چه می‌گویی.» او به زیر دالان که به طرف بیرون می‌رفت، حرکت کرد

و در همان موقع خروس بانگ زد. ^{۶۹} آن کنیز باز هم او را دید و به دیگران گفت: «این هم یکی از آنهاست.» ^{۷۰} پطرس باز هم انکار کرد. کمی بعد، حاضران به پطرس گفتند: «تو بدون شک یکی از آنها هستی، زیرا از مردم جلیل می باشی.» ^{۷۱} اما او سوگند یاد کرد و گفت: «من این شخص را که شما درباره اش صحبت می کنید، نمی شناسم.» ^{۷۲} درست در همان وقت خروس برای دومین بار بانگ زد. پطرس به یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از این که خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی» و پطرس زارزار گریست.

بازپرسی کردن عیسی توسط پیلاتوس

(همچنان در متی ۱:۲۷-۲، ۱۱:۲۷-۱۴ و لوقا ۱:۲۳-۵ و یوحنا ۱۸:۲۸-۳۸)

۱۵ ^۱ همین که صبح شد، سران کاهنان به همراهی بزرگان قوم و علمای شریعت و تمام اعضای شورای یهود جلسه ای تشکیل دادند. آنها عیسی را دست بسته بُردند و به پیلاتوس تحویل دادند. ^۲ پیلاتوس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی جواب داد: «همان است که می گویی.» ^۳ سران کاهنان تهمت های زیادی به عیسی زدند. ^۴ پیلاتوس باز از او پرسید: «آیا هیچ جواب نداری؟ بین چقدر بر تو اتهام می بندند.» ^۵ اما عیسی جواب نداد، چنان که باعث تعجب پیلاتوس شد.

عیسی را به مرگ محکوم می کنند

(همچنان در متی ۱۵:۲۷-۲۶ و لوقا ۱۳:۲۳-۲۵ و یوحنا ۱۸:۳۹-)

در هر عید فصَح پیلاطوس بنا بر خواهش مردم یک زندانی را آزاد می‌کرد.^۷ در آن زمان مردی به نام باراباس همراه با دیگر اشخاص یاغی که در یک آشوب مرتکب قتل شده بودند، در زندان بود.^۸ مردم پیش پیلاطوس رفتند و با یک صدا از او خواهش کردند که مانند همیشه این کار را برای شان انجام دهد.^۹ پیلاطوس از ایشان پرسید: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟»^{۱۰} چون او می‌دانست که سران کاهنان از روی حسادت، عیسی را به او تسلیم نموده‌اند.^{۱۱} اما سران کاهنان مردم را تحریک کردند که از پیلاطوس بخواهند باراباس را برای شان آزاد کند.^{۱۲} پیلاطوس بار دیگر در جواب ایشان گفت: «پس با مردی که او را پادشاه یهود می‌نامید، چه کنم؟»^{۱۳} آنها باز فریاد زده گفتند: «مصلوبش کن!»^{۱۴} پس پیلاطوس پرسید: «چرا، او چه بدی کرده است؟» آنها با صدای بلندتر فریاد کردند: «مصلوبش کن!»^{۱۵} پیلاطوس که می‌خواست، مردم را راضی نگهدارد، باراباس را برای شان آزاد کرد و عیسی را پس از شلاق زدن، سپرد تا بر صلیب گشته شود.

عسکران عیسی را مسخره می‌کنند

(همچنان در متی ۲۷:۲۷-۳۱ و یوحنا ۱۹:۲-۳)

آنگاه عسکران عیسی را به حویلی قصر والی بُردند و تمام قشله را نیز دور هم جمع کردند.^{۱۷} آنها لباس ارغوانی به او پوشانیدند و تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند.^{۱۸} بعد شروع به سلام دادن به او کرده می‌گفتند: «زنده باد پادشاه یهود.»^{۱۹} آنها با چوب بر سرش می‌زدند و به رویش تُف می‌انداختند، بعد پیش او زانو زده و تعظیم می‌کردند.^{۲۰} پس از آن که او را مسخره کردند، لباس

ارغوانی را از تن او بیرون کرده، لباسهای خودش را پوشانیدند و او را بیرون بُردند تا مصلوبش کنند.

عیسی را مصلوب می‌کنند

(همچنان در متی ۲۷: ۳۲-۴۴ و لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳ و یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

^{۲۱} عسکران، شخصی را به نام شمعون که اهل قیروان و پدر سکندر و رؤفُس بود و از قریه به شهر می‌آمد، مجبور کردند که صلیب عیسی را ببرد. ^{۲۲} آنها عیسی را به محلی به نام جُلجُتا که معنای آن کاسه‌سر است بُردند. ^{۲۳} به او شراب دادند که آمیخته به دارویی به نام مُر بود اما او آن را قبول نکرد. ^{۲۴} عسکران پس از آن که او را بر صلیب می‌خکوب کردند، لباسهایش را بین خود تقسیم کرده و قرعه انداختند که هرکسی از آن چیزی نصیب شود. ^{۲۵} ساعت نُه صبح بود که او را مصلوب کردند. ^{۲۶} روی لوحهٔ اتهام او چنین نوشته شده بود: «پادشاه یهودیان». ^{۲۷} دو نفر دزد را نیز در دو طرف او یکی در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او به صلیب کشیدند. [^{۲۸} به این طریق نوشته‌های پیامبران تکمیل شد که می‌گوید: در جمع خطاکاران محسوب گردید.]

^{۲۹} کسانی که از آنجا می‌گذشتند، سرهای‌شان را تکان می‌دادند و با ریشخند به عیسی می‌گفتند: «تو می‌خواستی خانهٔ خدا را خراب کنی و در سه روز دوباره بسازی، ^{۳۰} حالا خود را نجات بده و از صلیب پایین بیا.» ^{۳۱} همچنان سران کاهنان و علمای شریعت با تمسخر بین خود می‌گفتند: «دیگران را نجات می‌داد اما نمی‌تواند خود را نجات دهد، ^{۳۲} بگذار مسیح، پادشاه اسرائیل، حالا از صلیب پایین بیاید تا ما ببینیم و به او ایمان بیاوریم.» کسانی هم

که با او بر صلیب کشیده شده بودند، او را تحقیر می‌کردند.

عیسی، جان می‌دهد

(همچنان در متی ۲۷: ۴۵ - ۵۶ و لوقا ۲۳: ۴۴ - ۴۹ و یوحنا ۱۹: ۲۸ -

۳۰)

^{۳۳} از ساعت دوازده تا سه بعد از ظهر، تاریکی تمام زمین را

فراگرفت. ^{۳۴} در ساعت سه بعد از ظهر، عیسی با صدای بلند

گفت: «ایلی، ایلی، لَما سَبَقْتی؟» یعنی «خدای من، خدای من،

چرا مرا ترک کرده‌ای؟» ^{۳۵} کسانی که آنجا ایستاده بودند، وقتی

این را شنیدند، گفتند: «ببینید، او الیاس پیامبر را صدا می‌کند.»

^{۳۶} یکی از آنها دوید و اسفنجی را در شراب تُرشیده غوطه کرد و

بر نوک چوبی قرار داد و به عیسی داد تا بنوشد و گفت: «بگذارید

ببینیم، آیا الیاس پیامبر خواهد آمد تا او را پایین بیاورد؟»

^{۳۷} عیسی فریاد بلند کشید و جان داد.

^{۳۸} در آن لحظه پردهٔ جایگاه مقدس در خانهٔ خدا از بالا تا به پایین

دو پاره شد. ^{۳۹} وقتی افسری که در مقابل عیسی ایستاده بود، دید

که او چگونه جان سپرد، گفت: «بدون شک این مرد پسر خدا

بود.» ^{۴۰} در آنجا چند زن هم بودند که از دور نگاه می‌کردند، در

بین آنها مریم مجدلیه، سالومه و مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا

بودند. ^{۴۱} این زنان با عیسی در جلیل بودند و او را خدمت

می‌کردند. بسیاری از زنان دیگر نیز همراه او به اورشلیم آمده

بودند.

مراسم کفن و دفن عیسی

(همچنان در متی ۲۷:۵۷-۶۱ و لوقا ۲۳:۵۰-۵۶ و یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

^{۴۲} وقتی که شام شد، چون روز تدارک یعنی پیش از روز سبت بود،
^{۴۳} یوسف از اهل رامه که یکی از اعضای با نفوذ شورای یهود بود
و انتظار ظهور پادشاهی خدا را می کشید، با کمال شهامت پیش
پیلاتوس رفت و جسد عیسی را از او خواست. ^{۴۴} پیلاتوس
تعجب کرد که عیسی به این زودی مُرده است. پس افسری را که
مأمور مصلوب کردن عیسی بود، خواست و از او پرسید: «آیا او به
همین زودی مُرد؟» ^{۴۵} وقتی پیلاتوس از جانب افسر اطمینان
یافت، به یوسف اجازه داد که جسد را ببرد. ^{۴۶} یوسف، پارچه ای
کتانی خرید و جسد عیسی را پایین آورد و در آن پیچیده در قبری
که از سنگ تراشیده شده بود، قرار داد و سنگی در دهن دروازه آن
غلطانید. ^{۴۷} مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا، دیدند که عیسی کجا
گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

(همچنان در متی ۱:۲۸-۸ و لوقا ۱:۲۴-۱۲ و یوحنا ۱:۲۰-۱۰)

۱۶ ^۱ پس از آن که روز سبت پایان یافت، مریم مجدلیه، سالومه
و مریم مادر یعقوب، روغن خوشبو خریدند تا بروند بدن عیسی را
با آن تدهین کنند. ^۲ سحرگاه روز یکشنبه، درست بعد از طلوع
آفتاب، به سر قبر رفتند. ^۳ آنها به یکدیگر می گفتند: «چه کسی
سنگ را برای ما از دهنه قبر دور خواهد کرد؟» ^۴ وقتی خوب نگاه
کردند، دیدند که سنگ بزرگ از دهنه قبر به عقب غلتانیده شده
است. ^۵ پس به داخل مقبره رفتند و در آنجا یک مرد جوان را

دیدند که در طرف راست نشسته بود و لباس سفید بر تن داشت. آنها حیران شدند و ترسیدند. ^۶ اما او به آنها گفت: «نترسید، شما عیسی ناصری را می‌پالید که بر صلیب گشته شد. او زنده شده است، دیگر در اینجا نیست. ببینید، اینجا جایی است که او را گذاشته بودند. ^۷ اما بروید به شاگردانش و به پطرس بگویید، همان‌طور که خودش به شما گفته بود، او پیش از شما به جلیل می‌رود و در آنجا او را خواهید دید.» ^۸ آنها با عجله از مقبره بیرون آمدند و از سر قبر گریختند. چون ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود، به هیچ‌کس چیزی نگفتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر شد

(همچنان در متی ۹:۲۸ - ۱۰ و یوحنا ۱۱:۲۰ - ۱۸)

[^۹ عیسی پس از رستاخیز خود در سحرگاه روز یکشنبه، پیش از همه به مریم مجدلیه که هفت روح‌شیطانی را از او بیرون کرده بود، ظاهر شد. ^{۱۰} مریم رفت و این خبر را به شاگردان رسانید که غمگین و گریان بودند. ^{۱۱} اما آنها وقتی شنیدند که عیسی زنده شده است و به مریم ظاهر گردیده، باور نکردند.

عیسی به دو شاگرد ظاهر شد

(همچنان در لوقا ۱۳:۲۴ - ۳۵)

^{۱۲} پس از آن عیسی به شکل دیگری به دو نفر از آنها که به دهات می‌رفتند، ظاهر شد. ^{۱۳} آنها به اورشلیم برگشتند و به شاگردان خبر دادند اما آنها حرف‌شان را باور نکردند.

عیسی مسؤولیت بزرگ به شاگردانش می سپارد

(همچنان در متی ۲۸:۱۶-۲۰ و لوقا ۲۴:۳۶-۴۹ و یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳ و اعمال رسولان ۱:۶-۸)

^{۱۴} سرانجام عیسی به آن یازده شاگرد در وقتی که آنها برای نان خوردن نشسته بودند، ظاهر شد و آنها را به خاطر بی‌ایمانی و سخت‌دلی‌شان سرزنش کرد، زیرا آنها به سخنان کسانی که او را زنده دیده بودند، باور نکرده بودند. ^{۱۵} پس به آنها گفت: «به تمام نقاط دنیا بروید و این خبرخوش را به همه اعلام کنید. ^{۱۶} کسی که ایمان می‌آورد و تعمید می‌گیرد، نجات می‌یابد اما کسی که ایمان نمی‌آورد، محکوم خواهد شد. ^{۱۷} کسانی که ایمان آورند این نشانه‌ها را خواهند داشت که به نام من ارواح شیطانی را بیرون خواهند کرد و به زبانهای جدید سخن خواهند گفت. ^{۱۸} آنها اگر مارها را بگیرند و یا زهرگشونده هم بخورند به ایشان ضرر نخواهد رسید. دستهای خود را بر مریضان خواهند گذاشت و مریضان شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان

(همچنان در لوقا ۲۴:۵۰-۵۳ و اعمال رسولان ۱:۹-۱۱)

^{۱۹} پس از آن که عیسی مسیح با آنها صحبت کرد، به عالم بالا برده شد و در سمت راست خدا نشست. ^{۲۰} شاگردان رفتند و در همه جا موعظه کردند، خداوند با آنها کار می‌کرد و سخنان آنها را با معجزه‌هایی که انجام می‌شد، تأیید می‌نمود.

سوال دارید؟ +1 807.700.6090

دري جديد ۲۰۲۲ © afghanbibles.org

Copyrighted material not for reprint/publishing purposes.